

اسلام و اعراب

حمید یزدان پرست

(بخش دوم)

و اوایل اسلام، رسم بود که چون مردی می‌مرد و زنی به جای می‌گذاشت، ناپسری آن مرد یا مرد دیگری از خویشان متوفی می‌آمد و جامه‌ای بر سر زن می‌انداخت و بدین‌گونه در باب ازدواج، صاحب‌اختیار آن زن می‌شد. اگر دلش می‌خواست، با آن زن بدون کابین یا همان کابین قبلی ازدواج می‌کرد و یا او را شوهر می‌داد و کابینش را می‌گرفت و بدو نمی‌داد و یا آنقدر اذیتش می‌کرد تا زن، خودش را به بهای سهم‌الارث میت بازخرد، و یا زن را نگه می‌داشت تا بمیرد و ارثش را بخورد. ابوقیس مُرد و زنی به نام کبیشه به جای گذاشت. ناپسری زن به نام حصن (به گفته مقاتل: قیس) برخاست و جامه بر زن افکند و بدین‌گونه صاحب‌اختیار نکاح زن شد؛ اما بدو نزدیکی نکرد و خرجی نداد و او را زیر فشار گذاشت تا به مال خویش، خود را بازخرد. کبیشه نزد پیغمبر (ص) رفت و داستان بازگفت. پیغمبر (ص) فرمود: «در خانه‌ات باش تا حکم خدا درباره تو بیاید.» کبیشه بازگشت و زنان مدینه که مطلع شدند، نزد رسول‌الله (ص) رفتند و گفتند: «وضع ما نیز شبیه کبیشه است، با این تفاوت که پسرعموهای ما صاحب‌اختیار نکاح ما شده‌اند» و آیه مورد بحث نازل گردید. (ترجمه اسباب نزول، ص ۸۰)

۲- طبری نیز همین مضمون را ذکر می‌کند: «إنما ذلک أنهن فی الجاهلیه کانت إحداهن إذا مات زوجها، کان ابنه أو قریبه أولى بها من غیره و منها بنفسها، إن شاء نکحها و إن شاء عضلها فممنها من غیره و لم یزوجها حتی تموت... عن ابن عباس قال: کانوا إذا مات الرجل کان أولیاءه أحق بامرأته، إن شاء بعضهم تزوجها، و إن شاءوا زوجوها، و إن شاءوا لم یزوجوها، و هم أحق بها

سوی امور اخلاقی، قرآن کریم بویژه در سوره‌های مکی به برخی ویژگیهای اعراب جاهل سخت می‌تازد و دارنگانش را سرزنش می‌کند و از بازتاب دنیوی و کیفر اخروی رفتارشان بیم می‌دهد و چه بسا یکی از علل دشمنی سرسختانه مشرکان مکه با اسلام، همین مسائل اقتصادی بوده است. در ادامه بررسی نمود آن مردمان و جامعه در قرآن کریم، در زیر تنها به دو مورد می‌پردازیم:

۱۰- کالای زن (نساء)

یا أیها الذین آمنوا لا یحلُّ لکم أن ترثوا النساء کرهاً و لا تعضلوهنَّ لئذهبوا ببعض ما آتیتموهنَّ إلا أن یأتین بفاحشه مبینه و عاشروهنَّ بالمعروف فإن کرهنَّ فعیسئاً أن تکرهوا شیئاً و یجعل الله فیہ خیراً کثیراً: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به ایشان داده‌اید، [از چنگشان به در] برید، مگر آنکه مرتکب زشتکاری آشکاری شوند، و با آنان به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن خیر فراوان قرار می‌دهد. (نساء، ۱۹)

۱- ابن عباس گفت: در جاهلیت وراثت متوفی به ازدواج با زنش حق تقدم داشتند و یا اگر دلشان می‌خواست، شوهرش می‌دادند و اگر دلشان نمی‌خواست، نمی‌دادند و خاندان زن در این مورد اختیاری نداشتند و آیه فوق [در منع این رسم] نازل گردید. بخاری در تفسیر و کتاب الاکراه، این روایت را از محمد بن مقاتل آورده است. به گفته مفسران، در میان اهل مدینه در جاهلیت

● شگفتا مرامی که رنگ و بوی بادیه‌نشینی از آن می‌بارد و همساز طبع تندخویان صحراگرد است، امروزه به مدد دلارهای نفتی و همراهی با سیاستهای بیگانگان استعمارگر، نه تنها می‌خواهد نقش سخنگوی اسلام را عهده‌دار شود، بلکه بر آن است ریاست جهان تسنن را به دست بگیرد و تا می‌تواند، بکشد و ویران کند و داعش و القاعده و تروریست و انتحاری پیرو و در عمل، جهان را از اسلام و مسلمانی برماند. بدین‌سان هم مصر و الازهر را که مرکز فکری و سنتی اهل سنت است، کنار می‌زند و هم ریاست جهان عرب را به دست می‌گیرد و هم سنی عرفان‌گرا و شیعه اعتدالی را از صحنه به در می‌کند. به همین روی در این مسیر، پیش از هر چیز به دشمنی با ایران (به عنوان رهبر معنوی شیعیان) نیاز دارد.

وی بازماند، قیس جامه بر وی افکند و عادت ایشان در وراثت زنان همین بود که عصبه شوهر جامه بر آن زن افکندی، پیش از آنکه به اهل خویش بازشدی. و اگر به اهل بازشدی و جامه بر وی نیفکنده و از وراثت خبر نداده، این حقیقت آن عصبه را نبود. پس چون قیس، کبیشه را میراث برد، وی را فرو گذاشت بی‌مراعات و بی‌نقعه، نه او را مراعات می‌کرد و نه از حبالت خویش رهایی می‌داد، به طبع آنکه تا مگر خویشتن را به مال بازخرد. کبیشه برخاست و پیش رسول خدا رفت و... جماعتی از زنان مدینه... همه برخاستند و گفتند: «یا رسول‌الله، حال ما هم حال کبیشه است؛ اما کبیشه را پسر شوهر و خواست و ما را ابناء اعمام شوهر». پس رب‌العالمین این آیت فرستاد و آن حکم باطل کرد. (کشف‌الاسرار، ج ۲، ص ۴۵۷)

۵- رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از او بازماندی، پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی، جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود درآوردی؛ پس اگر خواستی، به همان کابین که متوفی مقرر کرده بود، او را به نکاح درآوردی، و الا او را به شوهری دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کردی و محبوس می‌داشتی تا هر میراثی که از متوفی بدو رسیده بودی، بدین کس گذاشتی و خود را از حبس او خلاص ساختی و یا بمردی و میراث او این کس بپردی و... در اول اسلام همین قانون رعایت

من أهلها، فنزلت هذه الآية في ذلك. قال ابن جريج: أهل الجاهلية كانوا إذا هلك الرجل، فترك امرأة، حبسها أهله على الصبي يكون فيهم، فنزلت الآية. قال مجاهد: كان الرجل إذا توفي أبوه كان أحق بامرأته، ينكحها إن شاء إذا لم يكن ابنتها، أو ينكحها إن شاء أخاه أو ابن أخيه. قال عكرمة: نزلت في كبيشه، توفي عنها أبوقيس... (جامع‌البیان، ج ۴، صص ۲۰۸-۲۰۷)

۳- مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیت و بدایت اسلام چنان بود که چون مردی فرمان یافتی و زنی رها کردی، وارثی از آن مرد بیامدی و جامه بر او افکندی یا بر خیمه او، اولتر گشتی به او از نفس او؛ زن را بر خود هیچ حکم نماندی، در حباله او اوفتادی بی‌مهری، به مهر اول که متوفی کرده بودی. آنکه مرد مخیر بودی: خواستی، دخول کردی با او به مهر اول و خواستی، عزل کردی او را؛ اعی منع کردی از نکاح و دخول نکردی با او و او را اضرار کردی تا او فدیة کردی از مال خود و خود باز خریدی و یا وفات آمدی او را، میراثش برداشتی. و اگر زن برقتی پیش از آنکه این مرد جامه بر او افکندی، مالک نفس خود شدی. همچنین می‌بود تا ابوقیس اُضاری فرمان یافت و زنی را رها کرد نام او کبیشه. پسری از آن ابوقیس بیامد که نه از این زن بود و جامه بر او افکند و زن را در حباله گرفت و دخول نکرد با او و نفقه نکرد او را. زن برخاست و به شکایت پیش رسول آمد و گفت: «یا رسول‌الله! پسر شوهرم بیامد و مرا دربند کرد، رها نمی‌کند که شوهر کنم و نفقه نمی‌کند بر من، و من درمانده‌ام.» رسول (ﷺ) گفت: «برو بنشین تا خدای در باب تو چه حکم کند.» زنان مدینه چون بشنیدند که این زن شکایت با رسول کرده است، بیامدند و گفتند: «یا رسول‌الله! ما نیز از این حال متشکمی‌ایم.» خدای تعالی آیت فرستاد که: «زنان را به میراث برگیری به کره و جبر بی‌اختیار ایشان»، چنین که شرح دادیم. (روض‌الجنان، ج ۵، ص ۲۹۵)

۴- در این آیت دو حکم است: یکی آن است که زن را بی‌نکاح به میراث بردن حرام است، و این از نکاحهای جاهلیت یکی است. دیگر حکم آن است که زن را به زنی کردن بر کراهین آن زن نشاید؛ از بهر آنکه به میراث بردن زن بی‌نکاح به طوع زن هم نه‌رواست، و ایشان بی‌رضاء زن و بی‌طوع زن، آن زن را می‌حق وارث دیدند. الله تعالی آن را باطل کرد، و آن کس که این آیت در شأن وی فرو آمد، قیس بن ابی‌قیس الانصاری بود و کبیشه زن پدرش. چون ابوقیس از دنیا بیرون شد و کبیشه از

و مال دیگران بخورد. ایشان زنان را و کودکان را میراث ندادندی، گفتندی: میراث مردان تیغ زن را باشد، و مال دوست می‌دارند دوستی بسیار، یعنی دوستی به‌غایت. (روض‌الجنان، ج ۲۰، ص ۲۷۱ و ۲۷۲)

۲- در تفسیر نمونه می‌خوانیم: شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کنید. قابل توجه اینکه در مورد یتیمان از «اطعام» سخن نمی‌گوید، بلکه از «اکرام» سخن می‌گوید؛ چرا که در مورد یتیم تنها مسأله گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهمتر جبران کمبودهای عاطفی اوست. یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده، خوار و ذلیل و بی‌مقدار شده؛ باید آن‌چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند. در آیه ۹ سوره ضحی نیز آمده است: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ: یتیم را مورد قهر و تحقیر قرار مده.» و این درست در مقابل چیزی است که در جوامع دور از ایمان و اخلاق همچون جامعه عصر جاهلیت دیروز و امروز رواج داشته و دارد، که نه تنها به انواع حيله‌ها برای تملک اموال یتیمان متوسل می‌شوند، بلکه خود او را در جامعه چنان تنها می‌گذارند که درد یتیمی و فقدان پدر را به تلخ‌ترین صورتی احساس می‌کند. از آنچه گفتیم، روشن می‌شود که اکرام یتیمان منحصر به حفظ اموال آنان نیست، بلکه معنی گسترده‌ای دارد که هم آن، و هم امور دیگر را شامل می‌شود. تنها اطعام مسکین کافی نیست، بلکه مردم باید یکدیگر را بر این کار خیر تشویق کنند، تا این سنت در فضای جامعه گسترش یابد. عجب اینکه در آیه ۳۴ سوره حاقه این موضوع را هم‌ردیف عدم ایمان به خداوند بزرگ ذکر کرده می‌فرماید: «أَنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَعْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ: او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد و دیگران را به اطعام مستمندان تشویق نمی‌کند.»

سپس سومین کار زشت آنها را مورد نکوهش قرار می‌دهد: «شما میراث را (از راه حلال و حرام) جمع کرده و می‌خورید!» بدون شک خوردن اموالی که از طریق میراث مشروع به انسان رسیده، کار مذمومی نیست، بنابراین نکوهش این کار در آیه فوق ممکن است اشاره به یکی از موارد زیر باشد:

نخست اینکه منظور جمع میان حق خود و دیگران است؛ زیرا کلمه «لَمْ» در اصل به معنی «جمع» است، و بعضی از مفسران مانند زمخشری در کشاف مخصوصاً آن را به «جمع میان حلال و حرام» تفسیر کرده‌اند، به‌خصوص اینکه عادت عرب جاهلی این بود که زنان

● رفتار هیجانی یا از پیش طراحی شده چند نابخرد، بهانه لازم را به دست عربستان داد تا اگر نه اجماعی جهانی در برابر ایران، دست کم اجماعی عربی ترتیب دهد و آن زبوان آزمند مرتجع نیز بار دیگر تعصب جاهلی خود را نشان دادند و همچون دوران جنگ تحمیلی هشت ساله، بی‌آنکه جانب عدل و انصاف و جوانمردی را بدارند، در برابر ایران همدست شدند.

کردندی تا وقتی که ابوقیس وفات کرد... (منهج‌الصادقین، ج ۲، ص ۴۵۴)

۶- مرحوم علامه طباطبایی زیر عنوان «نهی از به ارث بردن زنان» می‌نویسد: در دوران جاهلیت رسم چنین بود: همسر مردی که می‌مرد، اگر مادر وراث نبود، جزء ارث به حسابش می‌آوردند و ورثه، او را نیز مانند اموال میت به ارث می‌بردند! در اینکه کدام یک از ورثه، همسر میت را ارث ببرد، رسم چنین بود که هر کس می‌خواست، جامعه‌ای بر سر او می‌انداخت و زن از آن او می‌شد؛ اگر دلش می‌خواست، با او ازدواج می‌کرد (آنهم بدون مهریه، چون او را ارث برده بود) و اگر علاقه‌ای به این کار نمی‌داشت، نزد خود نگه می‌داشت تا به نحوی از او استفاده مادی کند: یا شوهرش دهد و مهریه‌اش را بگیرد و خرج کند، و یا اگر خواستگاری نمی‌داشت، در خانه‌اش بماند و بمیرد تا اموالش را - اگر مالی داشت - به ارث ببرد... (ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۴۰۲)

۱۱- یتیم‌آزاری (سوره فجر)

كَلَّا بَلْ لَأَكْرَمُونَ الْيَتِيمَ. وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ. وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا. وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا: نه، بلکه یتیم را نمی‌نوازید. و بر خوراک [دادن] بینوا همدیگر را بر نمی‌انگیزید. و میراث [ضعیفان] را چپاولگرانه می‌خورید. و مال را سخت دوست می‌دارید. (فجر، ۱۷ تا ۲۰)

۱- شیخ ابوالفتح رازی در معنی این آیات می‌نویسد: یتیم را اکرام نکنند و یکدیگر را حثه نکنند بر طعام دادن درویش. گفت: «میراث می‌خورند»، یا بر خطاب: «میراث می‌خوری» خوردنی مجموع. حسن گفت: معنی آن است که نصیب خود و نصیب دیگران بخورد. ابن زید گفت: «أكل لم» آن باشد که هرچه یابد، فراهم روبرود و بخورد و حلال و حرام نپرسد، مال خود

مصطفی یکسر برفت تا در سرای وی، در بزد... بوجهل بیرون دوید، گفت: «هین مگر شغلی داری؟» رسول گفت: «مال این یتیم بازده.» گفت: «سمعا و طاعه!» گفت: «هم اکنون خواهم که با وی دهی.» گفت: «نعم و کرامه!» در سرای شد و آن مال صامت را بیاورد و فرا دست وی داد. مردمان از دور می‌نگریستند تا ایشان چه کنند. چون آن حال بدیدند، ایشان را از آن سخت عجب آمد. چون رسول^(ع) بازگشت، ندیمان بوجهل وی را گفتند: «پس کجا شد آن عداوت تو با محمد و تعصب تو که به یک سخن که تو را گفت، او را چنان فرمانبردار گشتی؟» بوجهل گفت: «عداوت همان است که بود و زیادت، و لکن من چیزی دیدم که شما ندیدی.» گفتند: «چه دیدی؟» گفت: «دو شیر دیدم بر دو دوش وی استاده، هر یکی دهنی چند در کعبه باز کرده و آهنگ به من داده. اگر هیچ پیچ درآوردمی، مرا درست فرو بردندی.» چون رسول^(ع) با جای خویش آمد، این سورت فرو آمد. (تفسیر سورآبادی، ج ۴، صص ۲۸۷۷-۲۸۷۶)

۲- شیخ ابوالفتوح رازی می‌نویسد: ابن جریج گفت: آیات در ابوسفیان آمد که او هر هفته شتری بکشتی، چون یتیمی بیامدی و طعام خواستی از او، او را به عصا بزدی. خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: «دیدی یا محمد آن را که قیامت به دروغ می‌دارد و جزا و حساب؟! او آن است که یتیم را بازمی‌زند و زجر می‌کند...» (روض الجنان، ج ۲۰، ص ۴۲۳)

۳- در ترجمه تفسیر طبری می‌خوانیم: این سوره به مکه فرو آمده است اندر کار ولید بن مغیره و آن فرزندان او که همه روز افسوس همی کردند بدین مسلمانی، و پیغامبر^(ع) را رنجه همی داشتند و تا ابوطالب زنده

و کودکان را از ارث محروم می‌کردند و حق آنان را برای خود برمی‌داشتند و معتقد بودند ارث را باید کسانی ببرند که جنگجو هستند؛ زیرا بسیاری از اموالشان از راه غارت به دست می‌آمد و تنها کسانی را سهم می‌دانستند که قدرت بر غارتگری داشته باشند!

دیگر اینکه وقتی ارثی به شما می‌رسد، به بستگان فقیر و محرومان جامعه هیچ انفاق نمی‌کنید. جایی که با اموال ارث که بی‌رحمت به دست می‌آید، چنین می‌کنید، مسلماً در مورد درآمد دسترنج خود بخیل‌تر و سختگیرتر خواهید بود و این عیب بزرگی است.

سوم اینکه منظور خوردن ارث یتیمان و حقوق صغیران است. جمع میان هر سه تفسیر نیز امکان‌پذیر است. بعد به چهارمین عمل نکوهیده آنان می‌پردازد و می‌افزاید: «شما بسیار ثروت و اموال را دوست می‌دارید.» شما افرادی دنیاپرست، ثروت‌اندوز و دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و مسلماً کسی که چنین علاقه فوق‌العاده‌ای به مال و ثروت دارد، به هنگام جمع‌آوری آن ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کند، و چنین کسی که حب مال تمام قلبش را فرا گرفته، جایی برای یاد خدا در دل او نیست. (تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۶۶)

۱۲- یتیم و بینوا (سوره ماعون)

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ. فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَ لَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ: آیا دیدی کسی را که [روز] جزا را دروغ می‌انگارد؟ او همان کس است که یتیم را سخت می‌راند، و [دیگران را] به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی‌کند. (ماعون، ۱-۳)

۱- سورآبادی می‌نویسد: این آیت در شأن بوجهل هشام آمد که مال یتیم فرو گرفته داشت؛ هرچندان که یتیم می‌آمد به تقاضا، بوجهل به وی استخفاف می‌کردی و بفرمودی تا وی را بزددی. تا روزی بوجهل در نادى مکه نشسته بود در میان قومی، آن یتیم بیامد و پیش وی بیستاد. زمانی بود؛ مردی از آن انجمن به سُخریت گفت: «اگر خواهی که بوالحکم مال تو باز دهد، برو آن مرد را که در پیش کعبه نماز می‌کند - یعنی محمد را - به وی شفیع آر.» آن یتیم برفت نزد مصطفی شد^(ع)، وی را در نماز یافت، صبر کرد تا وی نماز سلام بداد؛ گفت: «ای جوانمرد... بوالحکم مال صامت از آن من فرو گرفته است؛ بگو تا آن را فرا من دهد.» رسول^(ع) برخاست بازان یتیم بیامد. چون به لافگاه رسید، بوجهل برفته بود در سرای شده.

● نمونه‌های تاریخی کژفهمی اعراب از حقایق دینی، آن فتنه‌های بزرگ را در صدر اسلام و این فتنه هراس‌انگیز را در روزگار ما رقم زده‌اند و امروز به ریاست عربستان بر آنند که کار را یکسره کنند. اشتباه بزرگ این است که ما از سر هیجان دینی و غلیان عواطف انسانی به دامشان بیفتیم و بخواهیم با سپر کردن تشیع، به رویارویی ایشان برخیزیم. مهمترین و کاراترین سدّ در برابر این جریان خطرناک، نه تشیع، بلکه «تصوف» است. تنها تصوف سبرخاسته از درون خود اهل سنت است که می‌تواند در برابر وهابیت بایستد.

سوره مردمی که دین را باور ندارند، به نیکوترین وجه و کوتاهترین عبارت معرفی شده‌اند... منظره کودک پدرمردۀ بینوا، رقت‌انگیزترین مناظری است که دل را می‌سوزاند و به ترحم وامی‌دارد و خواه ناخواه بیننده را به اندیشیدن در آینده او می‌اندازد... حال اگر کسی کودک پدرمردۀ بینوایی را دید که آمده تا خود را به او بنمایاند به این امید که حال زار و اندام نزارش طرف را به دلسوزی و مهربانی برانگیزد و آن کس به جای آنکه بنوازدش، بیازاردش و او را از خود به سختی براند، چنین کسی چه اندازه سنگدل و ستمکار و بی‌عاطفه خواهد بود؟

قرآن تمام این معانی را در عبارتی کوتاه فهمانیده است... تکذیب‌کننده دین را بدین‌سان معرفی می‌کند: «آن دروغ‌پندارنده دین، کسی است که یتیم را با سختی می‌راند.» اولاً با آوردن اسم اشاره، مکذب را... در مطرح انتظار قرار می‌دهد تا عموم بشناسندش... ثالثاً با لفظ «یَدْعُ» (یعنی به سختی می‌راند) می‌رساند که یتیم نزد او برای طلب چیزی رفته که آن طفلک را رانده، پس قطعاً نیازمند بوده است. در جمله دوم... ضمن شناساندن تکذیب‌کننده دین، وظیفه دینداران و دین‌باوران را نیز تعیین می‌فرماید که آنان نباید تنها به اطعام مسکین قناعت نمایند، بلکه موظف هستند که تحریض و تشویق بر اطعام کنند. لفظ «مسکین» مشتق از «سکون» و به معنی بینوایی است که از فرط فقر و شدت گرسنگی از حرکت بازمانده، قادر بر کاری نیست. حال منظره رقت‌انگیز انسان بیچاره‌ای را که به چنین تیره‌روزی و درماندگی افتاده، در نظر مجسم کنید؛ آن وقت در خاطر بگذرانید که انسانی نیرومند و توانگر یا لااقل تندرست بر او می‌گذرد و متأثر و مترحم نمی‌شود؛ نه از مالش چیزی به او می‌دهد و نه گامی برای نجاتش برمی‌دارد و همچنان بی‌اعتنا با سنگدلی می‌گذرد و بی‌خیال به دنبال کارش می‌رود. چنین جانوری چه اندازه از فضایل اخلاقی بی‌بهره و به رذایل آلوده است؟ این بود معرفی کامل و توصیف جامعی که با دو جمله کوتاه از مکذب دین به عمل آمد؛ به طوری که هر کس به‌آسانی و سادگی می‌تواند او را شناخت. (تفسیر نوین، ص ۳۵۰)

همین معنی در سوره‌های دیگر به نوعی تکرار می‌شود و کیفر بی‌توجهی مستمر به مستمندان بازگو می‌گردد، ضمن آنکه این کار در ردیف ناپاوری به خدا شمرده می‌شود: [ندا آید:] او را بگیرد و دربندش کنید. سپس به دوزخش درآرید. آنگاه در زنجیری که درازایش هفتاد گز باشد، درآرید. إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا

بود، پیش او می‌رفتند و ولید همی گفت که: «دست از این محمد کوتاه کن تا ما به جای، چنین و چنین کنیم.» پس پیغامبر^(ع) از دست ایشان مکه بگذاشت. پس خدای عزوجل این آیت فرستاد: «نه‌بینی یا محمد، آن را که دروغ‌زن است به روز رستخیز و به تو که پیغامبری جفا کند؟ آن است که خوار کند یتیمان را و بهره نکند از طعام خویش درویشان را.» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۰۶۴)

۴- اما برخی مفسران جدید همچون مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم استاد شریعتی معنی و مصادیق را گسترده‌تر می‌گیرند و می‌گویند: فعل استفهامی «أرأیت» برای اعجاب و برانگیختن مخاطب است تا شخص مورد نظر و چهره باطنی و نامحسوس او را محسوس ببیند... روح و حقیقت دین، ایمان وجدانی است که بر اثر آن از ضمیر انسانی باید رحمت و خیر بجوشد و چون سرچشمه‌ای از زبان و اعضا جاری شود. پس کسی که یتیم نیازمند و بی‌پناه و روی آورنده را به سختی و ترشروی می‌راند، و یا به خود و می‌گذارد و کسی که نه خود بینوایی را سیر می‌نماید و نه دیگران را به سیر نمودن بینوایان برمی‌انگیزد، چگونه دین را تصدیق کرده و به آن ایمان آورده است؟ این همان مکذب به دین است. (پرتوی از قرآن، ج ۴، ص ۲۷۲)

۵- مرحوم محمدتقی شریعتی می‌نویسد: در این

● مرحوم علامه طباطبایی زیر عنوان «نهی از به ارث بردن زنان» می‌نویسد: در دوران جاهلیت رسم چنین بود: همسر مردی که می‌مرد، اگر مادر وراثت نبود، جزء ارث به حسابش می‌آوردند و ورثه، او را نیز مانند اموال میت به ارث می‌بردند! در اینکه کدام یک از ورثه، همسر میت را ارث ببرد، رسم چنین بود که هر کس می‌خواست، جامه‌ای بر سر او می‌انداخت و زن از آن او می‌شد؛ اگر دلش می‌خواست، با او ازدواج می‌کرد (آنهم بدون مهریه، چون او را ارث برده بود) و اگر علاقه‌ای به این کار نمی‌داشت، نزد خود نگه می‌داشت تا به نحوی از او استفاده مادی کند: یا شوهرش دهد و مهریه‌اش را بگیرد و خرج کند، و یا اگر خواستگاری نمی‌داشت، در خانه‌اش بماند و بمیرد تا اموالش را - اگر مالی داشت - به ارث ببرد!

● در تفسیر نمونه می‌خوانیم: «شما یتیمان را گرامی نمی‌دارید و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی‌کنید.» قابل توجه اینکه در مورد یتیمان از «اطعام» سخن نمی‌گوید، بلکه از «اکرام» سخن می‌گوید؛ چرا که در مورد یتیم تنها مسأله گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهم‌تر جبران کمبودهای عاطفی اوست. یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده، خوار و ذلیل و بی‌مقدار شده؛ باید آن‌چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند. در سوره ضحی نیز آمده است: «یتیم را مورد قهر و تحقیر قرار مده» و این درست در مقابل چیزی است که در جوامع دور از ایمان و اخلاق همچون جامعه عصر جاهلیت دیروز و امروز رواج داشته و دارد.

فروزان درآیند. (نساء، ۲، ۶، ۹ و ۱۰)

۱۳- جامعه گناه‌آلود (سوره آل عمران)

برآیند جامعه‌ای چنین گناه‌آلود و ستم‌باز را در آیه زیر می‌توان یافت که در تعبیری موجز و گویا، مردمش را به‌طور کلی در لبه پرتگاه دوزخ معرفی می‌کند و لطف ویژه الهی از طریق معارف اسلامی و آموزه‌های وحیانی با بردباری و تاب و تحمل پیامبر رحمت بود که ایشان را از آن مهلکه رهانید: و اعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم إذ کنتم أعداءً فاللف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته إخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون: همگی به ریسمان خدا چنگ زیند و پراکنده مشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این‌گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که راه یابید. (آل عمران، ۱۰۳)

۱- شفای حفرة به معنای لبه آن است؛ لبه‌ای که هر کس قدم بر آن بگذارد، مشرف بر سقوط در آن شود؛ و مراد از کلمه «من النار» یا آتش آخرت است و یا آتش جنگ. اگر منظور آتش آخرت باشد، در این صورت منظور از شفای حفرة‌اش این است که شما کافر بودید و بین شما و افتادن در آتش دوزخ، بیش از یک قدم فاصله

یُحْضَ عَلَی طَعَامِ الْمَسْکِینِ: زیرا او به خدای بزرگ ایمان نمی‌داشت، و بر طعام دادن بینوایان بر نمی‌انگیخت و ترغیب نمی‌کرد! (حاقه، ۳۰ تا ۳۴)

در آیات دیگر هم باز جلوه‌هایی از رفتار اقتصادی حاکم یا متداول در جامعه جاهلی ترسیم می‌شود که از سویی سستی یا نبود پایه‌های اخلاقی در آن محیط را می‌رساند و از سوی دیگر پرده از خصایل زشت مال‌اندوزان بی‌رحمی برمی‌دارد که چندجانبه به حیف و میل اموال تهیدستان، فرودستان، مستمندان و یتیمان می‌پرداختند و به این ترتیب می‌توان به دلایل و میزان نفرت سردمداران آن روز از حضرت ختمی مرتبت (ص) پی برد و دریافت که چرا چنان سرسختانه با ایشان سر ستیز داشته‌اند. در آیات زیر تنها بخش مربوط به پرهیز از دست درازی به مال یتیمان می‌آید و بخش‌های مربوط به حق مالکیت زنان بر اموالشان و نحوه میراث‌بری‌شان و نکوهش رباخواران، بخیلان، دزدان، حریمان و خسیسان را وامی‌نهیم که چندین جا ذکر شده و پیداست چه واکنش تلخی در جامعه فقرزده رباخوار دخترکش بر جا می‌نهاد است. علاقه‌مندان می‌توانند در این زمینه به سوره مبارکه نساء مراجعه کنند. اینک نمونه‌ای مختصر از آن رفتارها:

- وَ اتُوا الْیَتَامَی اَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَیْثَ بِالطَّیْبِ وَ لَا تَأْكُلُوا اَمْوَالَهُمْ اِلَى اَمْوَالِکُمْ اِنَّهٗ کَانَ حُوبًا کَبِیْرًا... وَ اَبْتَلُوا الْیَتَامَی حَتّٰی اِذَا بَلَغُوا النِّکَاحَ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوْا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوْهَا اِسْرَافًا وَ بَدَارًا اَنْ یَّکْبُرُوْا... اِنَّ الَّذِیْنَ یَأْكُلُوْنَ اَمْوَالِ الْیَتَامَی ظُلْمًا اِنَّمَا یَأْكُلُوْنَ فِی بَطْنِهِمْ نَارًا وَ سَیَصْلُوْنَ سَعِیْرًا: اموال یتیمان را به آنان [باز] دهید، و [مال] پاک [و مرغوبشان] را با [مال] ناپاک [خود] عوض نکنید و اموال آنان را همراه با اموال خود مخورید که این گناهی بزرگ است. و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به [سن] زناشویی برسند. پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید، و آن را [از بیم آنکه] ببادا] بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید. و آن کس که توانگر است، باید [از گرفتن اجرت سرپرستی] خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف [از آن] بخورد... و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای بگذارند بر [آینده]شان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند. در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند و به‌زودی در آتشی

جنگهای درازمدت اوس و خزرج که ۱۲۰ سال طول کشید...» در روایت دیگر از قتاده، به فقر و درماندگی و گمراهی و برهنگی و گرسنگی آنان و نیز گیر کردنشان در میان دو شیر (ایران و روم) اشاره می‌شود و اینکه به چه خواری می‌زیستند و با چه فرجامی می‌مردند... (جامع‌البیان، ج ۴، ص ۲۳ و ۲۵)

در همین زمینه یادآوری سخنان جعفر بن ابی‌طالب (همان جعفر طیار^(ع)) در توصیف جامعه جاهلی بایسته است؛ آنگاه که پس از هجرت گروهی از مسلمانان به حبشه، سران قریش دو تن را نزد نجاشی فرستادند تا خطر وجود مسلمانان را برایش تشریح کنند و آنان را از سرزمینش بیرون کند، عمرو بن عاص و عبدالله ابن ابی‌ربیع با هدایای فراوان رهسپار شدند و تقاضا کردند که نجاشی مسلمانان را به آنان تسلیم کند. نجاشی مسلمانها را خواست و پرسید: «این چه دینی است که از قوم خود جدا شده‌اید و به آیین ما نیز نپیوسته‌اید؟» ابن‌هشام (درگذشته ۲۱۸ق) می‌نویسد: جعفر بن ابی‌طالب در پاسخ گفت (ترجمه به روایت تفسیر نمونه ج ۱۳، صص ۶۶-۶۷):

«ای پادشاه! ما جمعی بودیم که در جاهلیت و بی‌خبری به سر می‌بردیم: بتها را می‌پرستیدیم، از گوشت مردار می‌خوردیم، کارهای زشت و ننگین انجام می‌دادیم، با خویشاوندان خود بدی می‌کردیم و با همسایگان بدرفتاری، و زورمندان ضعیفان را می‌خوردند. تا اینکه خداوند پیامبری از میان ما برانگیخت که... ما را به خداوند یگانه دعوت کرد و دستور داد پرستش سنگ و چوب را کنار بگذاریم. او ما را به راستگویی، ادای امانت، صلح رحم و نیکی به همسایگان تشویق کرد و از محرّمات، خونریزی و اعمال زشت و ننگین، شهادت باطل، خوردن مال یتیم و نسبت ناپاکی به زنان پاک دادن نهی فرمود و فرمان داد خدای یگانه را بپرستیم، چیزی را شریک او قرار ندهیم، نماز و روزه را به جا بیاوریم و زکات بپردازیم... ما به او ایمان آوردیم و دستوراتش را اجرا کردیم؛ اما قوم ما به ما تعدی کردند، ما را اذیت و آزار نمودند و اصرار داشتند به شرک بازگردیم و به آلودگیهای سابق تن در دهیم...»

افزون بر سیره ابن‌هشام، این مطلب در متون کهن و جدید دیگری نیز آمده است (تثبیت دلائل النبوه، ج ۲، ص ۵۰۶؛ الدرر فی اختصار المغازی و السیر، ص ۱۴۴؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۲۴۶؛ المنتظم، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الاکتفاء، ج ۱،

● حضرت عبدالعظیم حسنی^(ع) به چند واسطه از ذریع نقل کرده‌اند که امام صادق^(ع) شتری داشت که وقتی به آب بنی‌سلیم رسیدند، بیمار شد. خدمتکار گفت: «آیا او را نحر (قربانی) کنم؟» فرمود: «درنگ کن» و چون چهار میل دور شدند، فرمود: «اکنون پیاده شو و او را نحر کن؛ لآن تأکله السباع لأحبّ الی من آن تأکله الاعراب: زیرا اگر درندگان او را بخورند، نزد من محبوب‌تر است از اینکه اعراب از آن بخورند!»

نبود و آن یک قدم، همان مردن بود و خدا شما را با ایمان آوردنتان نجات داد. و اگر مراد از آن آتش، جنگ باشد، منظور این است که شما پیش از ایمان آوردن، در لبه آتش جنگهایی قرار داشتید که هر لحظه ممکن بود برپا گردد. و این تعبیر (یعنی آتش خواندن جنگ)، استعمال شایعی دارد. در این صورت، مقصود این است: مجتمعی که با اجتماع دل‌هایی مختلف و هدف‌هایی گوناگون و هوا و هوسهای مختلف تشکیل شود، با در نظر گرفتن اینکه راهنمای چنین مجتمعی واحد نیست تا به هدف واحدی سوق دهد، بلکه راهنماها به خاطر اختلاف امیال شخصی و تحکّمات بیهوده فردی، متعددند و به سوی هدف‌های مختلف دعوت می‌کنند و شدیدترین خلاف و اختلاف را پدید می‌آورند، خلاف و اختلاف کارشان را به تنازع می‌کشاند و دائماً به قتال و فنا و زوال تهدیدشان می‌کند. و این همان آتشی است که در حفره جهالت می‌افتد و همه چیز را می‌سوزاند و کسی که در آن حفره بیفتد، راه نجاتی ندارد. (ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۵۷۶)

۲- مفسران گفته‌اند این آیت اندر شأن اوس و خزرج فرود آمده است که اندر میان ایشان عداوتی قدیم بود و آن برخاست به برکت اسلام؛ چنان‌که محمد بن اسحاق گوید که سمیر بن زید بن مالک یکی را بکشت که اندر زینهار مالک بن عجلان خزرجی بود. پس میان اوس و خزرج قتال افتاد و مدت آن دراز برکشید تا صدویست سال برداشت... و خدای عز و جل آن فتنه بنشانند به برکت اسلام. (تاج‌التراجم، ج ۱، ص ۳۹۹)

۳- طبری چند قول مشابه را نقل می‌کند؛ مثلاً از قول قتاده می‌نویسد: «توانایتان ناتوان را می‌خورد تا اینکه اسلام آمد و به واسطه‌اش با هم برادر شدید و میانتان الفت افکند.» از ربیع نیز همین را نقل می‌کند، به اضافه

عذاب می‌کند: عرب را به قوم‌گرایی، دهگانان (ملائکان و زمین‌داران) را به گردنفرازی، فرمانروایان را به ستمگری، دانشمندان را به رشک‌ورزی، بازرگانان را به خیانت، و روستاییان را به نادانی. (الاختصاص، ص ۲۳۴) و نیز: (الکافی، ج ۸، ص ۱۶۲؛ تحف العقول، ص ۲۲۰؛ معدن الجواهر، ص ۵۵) به صورت: «یهلك الله سته...» (مشکاه الانوار، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۸ و ج ۶۹، ص ۱۹۰ و ج ۷۰، ص ۲۵۲ و ۲۸۹ و ج ۷۲، ص ۳۳۹ و ج ۷۵، ص ۵۹؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۲۰۶). در منیه‌المیرید (ص ۳۲۴) و مجموعه ورام (ج ۱، ص ۱۲۷) به صورت «اهل الرستاق» به نقل از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

۲- از ابوبصیر روایت شده که امام محمد باقر (ع) در بیان این آیه که می‌فرماید: «ان تولوا یستبدل قوماً غیرکم: اگر روی بگردانید، خداوند جای شما را به قومی غیر از شما خواهد داد» (محمد، ۳۸)، فرمود: «ان تولوا (یا معشر العرب)، یستبدل قوماً غیرکم (یعنی الموالی): ای گروه عرب، اگر روی بگردانید، خداوند جای شما را به قومی غیر از شما یعنی موالیان (= ایرانیان) خواهد داد.» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۲؛ ج ۶۴، ۶۸؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۱؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۲؛ نورالتقلین، ج ۵، ص ۴۶).

۳- از امام صادق (ع) روایت شده که در ذیل همین آیه فرمود: «قد والله أبدل بهم خیراً منهم الموالی: به خدا که جای آنان را به [مردمانی] بهتر از آنان داد، یعنی موالیان (ایرانیان). (همان منابع حدیث قبل)

۴- روایت شده مردی به امام صادق (ع) گفت: «مردم می‌گویند: من لم یکن عربیاً صلباً و مولی صریحاً، فهو سفلی: هر که عرب خالص یا وابسته مشخص نباشد، پست است.» فرمود: «وابسته مشخص کدام است؟» گفت: «کسی که پدر و مادرش بنده بودند [و بدین ترتیب او وابسته یکی از قبایل عرب محسوب می‌شود].» فرمود: «چرا چنین می‌گویند؟» گفت: «برای اینکه پیامبر (ص) فرمود: مولى القوم من انفسهم: مولا (وابسته و آزادکرده)

● برخی از اعراب جاهل صحرائین، مو را با هسته خرما مخلوط می‌کردند و پس از آسیا کردن، از آن نان تهیه می‌کردند. در تنگسالی و قحطی نیز پشم شتر را با خون حیوانات - به خصوص شتر - مخلوط می‌کردند و پس از خشک شدن، آن را می‌خوردند.

ص ۲۰۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۱۹۳؛ امتاع الاسماع، ج ۴، ص ۱۰۷؛ سبل الهدی، ج ۲، ص ۳۹۰؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۸۱؛ الکاشف، ج ۲، ص ۱۲۳ و ۱۹۸؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۰۸ و ج ۶، ص ۳۵۶۵؛ محاسن التأویل، ج ۴، ص ۲۳۱؛ من وحی القرآن، ج ۲۲، ص ۲۰۶؛ الموسوعه القرآنیه، ج ۱، ص ۶۱ و...)

مرحوم مغنیه در ذیل این آیه می‌نویسد: بهترین تفسیر این آیه همان است که در خطبه حضرت فاطمه (ع) آمده که پس از رحلت پدر بزرگوارش ایراد کرد و از جمله فرمود: «کنتم علی شفا حفرة من النار مذقه الشارب، و نُهزه الطامع، و قبسه العجلان، و موطن الأقدام، تشربون الطرق، و تفتاتون القد، اذله خاسئین، تخافون أن يتخطفکم الناس من حولکم، فأنقذکم الله بأبی محمد (ص).» (تفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۱۲۳)

ترجمه متن کاملتر این فرمایش چنین است: «برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص است و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان... و شما زیان به «لاله الاله» گشودید، پس از آنکه بر لبه پرتگاه آتش قرار داشتید و از کمی نفرات، همچون جرعه‌ای برای شخص تشنه و یا لقمه‌ای برای گرسنه و یا شعله آتشی برای کسی بودید که شتابان در پی آتش می‌رود. زیر دست و پاها له می‌شدید، آب گندیده و ناگوار می‌نوشیدید و برگ درختان می‌خوردید! پست و ناچیز بودید و پیوسته می‌ترسیدید که دشمنان از اطراف، شما را برابیند؛ اما خدا به برکت پدرم شما را بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی نجات بخشید.» (الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ الطرائف سید بن طاووس، ج ۱، ص ۲۶۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۵۰؛ کشف الغم، ج ۱، ص ۴۸۵ و جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۱۵۶)

یادکرد اعراب در حدیث

در احادیث نیز همچون قرآن کریم ویژگیهایی ستودنی از اعراب ذکر شده و ردایی نکوهیدنی و آنچه در پی می‌آید، تنها نمونه‌های از مورد دوم است که بیشتر بر محور تعصب، نفاق، جهل، تفاخر، قطع رحم، خونریزی، حرام‌خوری، حسادت و بی‌اخلاقی است:

۱- از امام صادق (ع) به نقل از پدران بزرگوارش از امیر مؤمنان (ع) روایت شده که فرمود: «ان الله عزوجل يعذب سته بسته: العرب بالعصبيه و الدهاقين بالكبر و الامراء بالجور و الفقهاء بالحسد و التجار بالخيانة و اهل الرساتيق بالجهل: خداوند شش دسته را به شش ویژگی

هر قومی، از خود آنها محسوب می‌شود.» فرمود: «سبحان الله! آیا نشنیده‌ای پیامبر (ص) فرمود: انا مولى من لا مولى له، انا مولى كل مسلم عربيها و عجميها: من مولا و سرپرست هر کسی هستم که سرپرستی ندارد، من مولاى هر مسلمانی هستم چه عرب باشد، چه عجم؟» آنگاه امام فرمود: «آن کسی که وابسته پیامبر (ص) است، آیا از خود پیامبر نیست؟» سپس فرمود: «اَيُّهُمَا اشرف؟ من كان من نفس رسول الله (ص) او من كان من نفس اعرابي جلف بائل على عقبه: کدام برترند: آن که از خود پیامبر است یا آن که وابسته به یک عرب بیابانگرد احمق است که به پشت پایش ادرار می‌کند؟!» آنگاه فرمود: «من دخل فى الاسلام رغبة خير ممن دخل رغبة، و دخل المنافقون رغبة و الموالى دخلوا رغبة: کسی که به میل خودش مسلمان شده، بهتر از کسی است که از روی ترس مسلمان شده است. منافقان [عرب] از ترس مسلمان شدند و موالیان (= ایرانیان) از روی میل اسلام آوردند. (معانی الاخبار، ص ۱۴۵؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۹؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۶۴)

● امام علی (ع) خطاب به تازیان: خون همدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید. برخی از شما به سگش غذا می‌داد؛ اما فرزند خود را می‌کشت و به دیگری غیرت می‌ورزید... برخی تان برخی دیگر را اسیر می‌کرد و امواتان را در میان خود به ناروا می‌خوردید. بتان در میانتان برپا بود و گناهان شما را دربر گرفته بود و راهبایتان پر بیم و خطر بود. علهز (آمیخته پشم و خون) و هبید (حنظل) و لاشه و خون می‌خوردید... تا اینکه خداوند به وجود محمد (ص) بر شما منت نهاد و او را به پیامبری نزدتان برانگیخت... او به شما کتاب و حکمت و واجب و مستحب آموخت، و شما را به برقراری پیوند با خویشاوندان، نریختن خون یکدیگر و آشتی با همدیگر واداشت و از چپاول و ستمگری، رشک‌ورزی، سرکشی و تهمت‌زدن به یکدیگر نهی کرد و نیز از میخواری و کم‌فروشی و کج کردن ترازو باز داشت. خود در مواردی که برایتان تلاوت می‌کرد، پیشگام بود: اینکه زنا نکنید، ربا مگیرید و ستمکارانه اموال یتیمان را مخورید...

مرحوم مجلسی در شرح این روایت می‌نویسد: اینکه فرمود: «مولاى هر قوم از خود آنهاست»، برای این است که تشویق شوند به آنها احترام بگذارند، نه اینکه در تمام وجوه همچون خود آنها هستند؛ چنان‌که برخی از اهل سنت این‌گونه برداشت کرده‌اند و در مذهب شافعی به استناد این حدیث، گرفتن زکات از موالیان بنی‌هاشم حرام است! در این روایت، مقصود پرسنده این بود که تنها عربها بزرگوارند و به استناد حدیث نبوی وابستگان و موالیان آنها نیز در شمار ایشان هستند و بدین ترتیب برداشت عمومی از حدیث کرده و سایر مردمان از جمله ایرانیان را پست و خوار انگاشته که هم‌تراز عرب نیستند؛ همچنان‌که عمر می‌گفت و این بدان‌رو بود که او از پیامبر (ص) شنیده بود: ان انصار على و اهل بيته يكونون من العجم: یاران علی و خاندانش از ایرانیها هستند. بدین جهت چون بر ایران دست یافت، فرمان کشتارشان را داد؛ اما امیر مؤمنان (ع) او را از این کار باز داشت و فرمود: پیامبر (ص) فرموده: «سُئِلَ بِهِمُ اهل الكتاب: با آنها همچون اهل کتاب رفتار کنید.» و فرزندان آنها- از مردم عراق و دیگران - یار و یاور امامان ما و رازدان آنها شدند و کتابهای اصلی شیعه را نوشتند و به برکت ایشان علوم اهل بیت در جهان پراکنده شد.

در اینجا پرسشگر نظر متعصبان مخالف را بازگو می‌کند که دشمن اهل‌بیت و شیعیان و دوستدارانشان بودند و حضرت صادق (ع) با تعجب از سخن آنها، با فرموده پیامبر (ص) پاسخ داد که: «مولاى هر قومی در شمار خود آنهاست» و نیز فرمود: «من مولاى هر بی‌مولایی هستم.» و مولاى همه عجم‌ها (ایرانیها) پیامبر (ص) است و نیز آن حضرت مولاى هر مسلمانی است خواه عرب باشد، خواه عجم و سرپرست و یاور ایشان در دنیا و آخرت است؛ چنانچه اگر بی‌وارثان بمیرند، او وارث آنهاست و اگر فقیر باشند، هزینه‌شان بر عهده آن حضرت است و باید وامشان را بپردازد و پس از او نیز اوصیایش چنین وظیفه‌ای دارند؛ چرا که به اتفاق مخالف و موافق (شیعه و دیگران) آن حضرت فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة: هر که من مولاى او هستم، علی مولاى اوست.»

سپس امام توضیح دادند که این گروه از «مولاى صریح» که پرسنده گفته بود، برترند، همانها که به گفته راوی، مردی عرب آزادشان کرده بود و به تعبیر حضرت: «عرب احمقی که به پاشنه پایش ادرار می‌کند» و آن را نمی‌شوید و این البته عادت آنها بود و به همین جهت

● **راوی گوید:** به امام رضا^(ع) عرض کردم: «چرا عربها پسران خود را کلب (سگ)، نمر (پلنگ) و فهد (یوزپلنگ) و از این قبیل نام گذاری می کردند؟» فرمود: عربها اهل جنگ بودند و به وسیله نامهای فرزندانشان، دشمن را به هراس می افکندند و اما نام بردگانشان را فرج (گشایش)، مبارک (شادکام) و میمون (فرخنده) و مانند اینها می گذاشتند و به آن فال نیک می زدند.

گویایی است. هر کس به [سبب عرب بودن] عملش اندک باشد، نژادش او را [به بهشت] نمی رساند. (الکافی، ج ۸، ص ۲۴۶) با اندکی تفاوت در برخی کلمات (دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۹؛ معانی الاخبار، ص ۲۰۷؛ تحف العقول، ص ۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۹ و ج ۱۴، ص ۱۸۴؛ کتاب الزهد، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۸ و ج ۶۴، ص ۱۷۵ و ج ۷۰، ص ۲۹۳). با افزوده «فمن تکلم به فهو عربی: هر که بدان صحبت کند، عرب است» (بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۳۹؛ ج ۴۸، ص ۳۰۵؛ ج ۶۷، ص ۲۷۸).

۸- همین مضامین به نوعی و در روایتی دیگر اما این بار در مدینه صادر شده است: قیس بن مطاطیه به طرف حلقه سلمان فارسی و صهیب رومی و بلال حبشی رفت و گفت: «اوس و خزرج به یاری این مرد برخاسته اند. اینها دیگر چه می گویند؟» معاذ بن جبل گریبانش را گرفت تا پیامبر^(ص) آمد و سخن مرد را به اطلاعش رسانید. حضرت خشمگین شد و مردم را فرا خواندند. آنگاه فرمود:

- یا ایها الناس! انّ الرّب رب واحد، و ان الالب اب واحد، و ان الدین دین واحد. الا و انّ العربیه لیست لکم بأب و لا أم، انما هی لسان. فمن تکلم بالعربیه فهو عربی: ای مردم، خدا یکی است، و پدر (یعنی حضرت آدم) یکی است و دین یکی است. آگاه باشید که عربیت پدر یا مادر شما نیست، بلکه تنها یک زبان است و هر که به عربی سخن بگوید، عرب است.

معاذ گفت: «ای پیامبر خدا، درباره این متناقض چه می فرمایید؟» فرمود: «رهایش کن برود به جهنم!» در واقعه ارتداد، او مرتد شد و به قتل رسید. (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۲۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۱۱۸ و ۱۱۹) ۹- همین مضامین در کلام امام علی^(ع) آمده است؛ آنجا که در توصیف عرب پیش از بعثت فرمود: «خداوند

پیامبر^(ص) دستور داد پاها را پیش از نماز بشویند و فرمود: «وای بر پاشنه های پا از آتش دوزخ!» و آنها [سنیان] پنداشتند که این بخشی از وضوست! آری، چنین مردی برای عرب، «مولی الصریح» است و در نزدشان از عجم برتر است، با وجودی که عجم وابسته پیامبر هستند و به حکم حدیث دوم، از خود آن حضرت محسوب می شوند. سپس امام از راه دیگر بیان کردند که عجم که در آن زمان شیعه و یار امامان بودند، از عربی که به نژاد خود می بالد، برتر است؛ زیرا مولیان یا ایرانیان با میل و رغبت مسلمان شدند؛ اما آنها که متناقض بودند، از بیم و هراس اظهار مسلمانی کردند. (بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۷۰ و ۱۷۱)

۵- حضرت عبدالعظیم حسنی^(ع) به چند واسطه از ذریع نقل کرده اند که امام صادق^(ع) شتری داشت که وقتی به آب بنی سلیم رسیدند، بیمار شد. خدمتکار گفت: «آیا او را نحر (قربانی) کنم؟» فرمود: «درنگ کن.» و چون چهار میل دور شدند، فرمود: «اکنون پیاده شو و او را نحر کن؛ لأن تأکله السباع لأحبّ الی من أن تأکله الاعراب: زیرا اگر درندگان او را بخورند، نزد من محبوب تر است از اینکه اعراب از آن بخورند!» (علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۹؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۱۷؛ مدینه المعجز، ج ۶، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۷۵)

۶- از محمد بن مسلم روایت شده: شنیدم ابوجعفر (امام باقر^(ع)) فرمود: «من وُلد فی الاسلام فهو عربی و من دخل فیهِ طوعاً، افضل ممّن دخل فیهِ کرهاً. و المولی هو الذی یؤخذ اسیراً من ارضه و یسلم فذلک المولی: هر کس در اسلام متولد شود، عربی است. و هر که از روی میل و رغبت مسلمان شود، بهتر از کسی است که از روی اکراه مسلمان شود. و مولی کسی است که از سرزمینش اسیر می شود و مسلمان می گردد.» (معانی الاخبار، ص ۴۰۴؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۷۹؛ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۳۴۰۲)

۷- از امام باقر^(ع) روایت شده: روز فتح مکه پیامبر^(ص) بر فراز منبر رفت و فرمود:

- ایها الناس، ان الله قد اذهب عنکم نخوه الجاهله و تفاخرها بأبائها. الا انکم من آدم و آدم من طین. الا انّ خیر عباد الله عبد اتقاه. ان العربیه لیست بأب و والد، و لکنها لسان ناطق. فمن قَصُر به عمله، لم یبلغه حسبه: ای مردم، خداوند تکبر جاهلیت و بالیدن به پدران را از بین برد. هان! شما از آدم هستید و آدم از خاک. بدانید که بهترین بندگان خدا کسی است که از او پروا کند. همانا عربیت (عرب بودن) به نژاد و تبار نیست، بلکه زبان

ارحامکم، و حَقْنِ دِمَائِكُمْ، و صلاح ذات بینکم... و نَهَاکُمْ عَنِ التَّنَاهَبِ وَ التَّظَالُمِ وَ التَّحَاسُدِ وَ التَّبَاعِی وَ التَّقَاذُفِ، وَ تَقَدَّمَ عَنِ شُرْبِ الخمرِ، وَ بَخْسِ المکیالِ وَ نَقْصِ المیزانِ. وَ تَقَدَّمَ الیکمَ فیما تَلَى عَلَیکمَ ان لا تَزِنُوا، وَ لا تُرَبُّوا، وَ لا تَأْکُلُوا اموال الیتامی ظُلماً... وَ قد حَصَّ اللهُ قُرِیْشاً بِثَلَاثِ آیاتِ وَ عَمَّ العَرَبَ بِآیةٍ... فَهَیْ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیکمَ اذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً فَآلَفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَاناً وَ کُنْتُمْ عَلَی شَفَاخُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَانْقَذَکُمْ مِنْهَا کَذَلِکَ بَیْنَ اللهِ لَکُمْ آیاتٌ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ.

خون همدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید. برخی از شما به سگش غذا می‌داد؛ اما فرزند خود را می‌کشت و به دیگری غیرت می‌ورزید... برخی‌تان برخی دیگر را اسیر می‌کرد و امواتان را در میان خود به ناروا می‌خوردید. بتان در میانتان برپا بود و گناهان شما را دربر گرفته بود و راهایتان پر بیم و خطر بود. غله‌ز (آمیخته پشم و خون) و هبید (حنظل) و لاشه و خون می‌خوردید... تا اینکه خداوند به وجود محمد(ص) بر شما منت نهاد و او را به پیامبری نزدتان برانگیخت... او به شما کتاب و حکمت و واجب و مستحب آموخت، و شما را به برقراری پیوند با خویشاوندان، نریختن خون یکدیگر و آشتی با همدیگر واداشت و از چپاول و ستمگری، رشک‌ورزی، سرکشی و تهمت‌زدن به یکدیگر نهی کرد و نیز از میخواری و کم‌فروشی و کج کردن ترازو باز داشت. خود در مواردی که برایتان تلاوت می‌کرد، پیشگام بود: اینکه زنا نکنید، ربا مگیرید و ستمکارانه اموال یتیمان را مخورید... همانا خداوند قریش را به سه آیه مخصوص گردانید و عموم عرب را به یک آیه و آن اینکه: از نعمت خداوند بر خودتان یاد کنید، آنگاه که دشمن یکدیگر بودید، پس او در میان دلهایتان الفت افکند، چنان‌که به نعمت او برادران هم شدید و بر لبه پرتگاه آتش بودید که از آن شما را رهانید. خداوند این‌گونه آیاتش را برایتان روشن می‌کند، شاید که هدایت شوید. (تمام نهج البلاغه، ج ۷، صص ۲۶۷-۲۶۳)

۱۱- از امام صادق(ع) روایت شده که امیرالمؤمنین(ع) در خطبه‌ای که تا حدی اوضاع پیش از بعثت را تشریح کرده، فرمود:

ایها الناس! ان الله تبارک و تعالی ارسل الیکم الرسول(ص) و انزل الیه الکتاب بالحق و انتم اُمّیون عن الکتاب و من انزله و عن الرسول و من ارسله، علی حین فتره من الرسل، و طول هجمه من الامم، و انبساط من الجهل، و اعتراض من الفتنه، و انتقاض من المبرم، و عمی عن الحق، و اعتساف

● پیامبر(ص) گفت: پروردگارا، عرب مردمی جفاپیشه‌اند. در میانشان کتابی نبوده و پیامبری بر آنها مبعوث نشده، فضل اخبار پیامبران و شرافتشان را نمی‌شناسند و اگر من از فضل اهل بیتم به آنها خبر بدهم، به من ایمان نمی‌آورند. خداوند فرمود: «بر ایشان غم مخور» و «بگو: به سلامت! پس زودا که بدانند.»

محمد(ص) را بیم دهنده جهانیان و امین وحی برانگیخت و انتم معشر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار، مُنِخُونَ بَیْنَ حِجَارِهِ خُشْنٍ وَ حَیَاتٍ صُمِّمٍ. تَشْرَبُونَ الکَدْرَ وَ تَأْکُلُونَ الجَسْبَ، تَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ وَ تَقْطَعُونَ اِرْحَامَکُمْ. الاَصْنَامُ فِیکُمْ مَنْصُوبَةٌ وَ الاَثَامُ بِکُمْ مَعْصُوبَةٌ: وَ شما گروه عرب بر بدترین دین بودید و در بدترین خانه در میان سنگلاخ و مارهای وحشی اقامت گزیده بودید. آبی تیره و ناگوار می‌نوشیدید و از غذای خشن می‌خوردید. خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید. بتان در میانتان برپا بود و گناهان شما را احاطه کرده بود.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۶)

ابن میثم بحرانی (م ۹۷۶ق) در شرح این بخش می‌نویسد: مشهور است از عربی پرسیدند: «شما در صحرا چه حیواناتی را می‌خورید؟ گفت: «نأکل کن مادب و درج الامجبین: ما هر جنبنده‌ای را می‌خوریم، جز امجبین را.» پرسنده گفت: «امیدوارم که امجبین از دست شما به سلامت جسته باشد!» امجبین را جانوری به اندازه کف دست انسان گفته‌اند. برخی دیگر از اعراب جاهل صحرانشین، مو را با هسته خرما مخلوط می‌کردند و پس از آسیا کردن، از آن نان تهیه می‌کردند. در تنگسالی و قحطی نیز پشم شتر را با خون حیوانات - به خصوص شتر - مخلوط می‌کردند و پس از خشک شدن، آن را می‌خورند. (ترجمه شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۴)

۱۰- در کتاب تمام نهج البلاغه، فرمایش حضرت مولا با افزوده‌هایی به این صورت آمده است:

«و تَسْفِکُونَ دِمَائِکُمْ وَ تَقْطَعُونَ اِرْحَامَکُمْ. یَعْدُو اَحْدَکُمْ کَلْبَهُ وَ یَقْتُلُ ولده، وَ یُغَیِّرُ علی غیره، فیرجع و قد اُغیر علیهِ. وَ یَسِیْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً، وَ تَأْکُلُونَ اموالکم بینکم بالباطل. الاَصْنَامُ فِیکُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَ الاَثَامُ بِکُمْ مَعْصُوبَةٌ، وَ سُبُلُکُمْ خَائِفَةٌ. تَأْکُلُونَ العلهزَّ وَ الهَبیدَّ وَ المیتة وَ الدّم... فَمَنْ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیْمٌ بِمُحَمَّدٍ(ص)، فَبِعِثَةِ الیکمَ رَسُولاً... فَعَلِمَکُمُ الکتابَ وَ الحکمَةَ وَ الفرائضَ وَ السَّنةَ. وَ اَمَرَکُمْ بِصِلَةِ

نامهای فرزندانشان، دشمن را به هراس می‌افکندند و اما نام بردگانشان را فرج (گشایش)، مبارک (شادکام) و میمون (فرخنده) و مانند اینها می‌گذاشتند و به آن فال نیک می‌زدند. (معانی الاخبار، ص ۳۹۲؛ عیون اخبار، ج ۱، ص ۳۱۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۹۰؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۸)

۱۳- از امام صادق^(ع) روایت شده است: چون خداوند پیامبر^(ص) را مبعوث کرد،... [مردم را] به خدا فراخواند و در راهش جهاد کرد تا آنکه خدا به او دستور داد که: فضیلت وصی‌ات را آشکار کن. پیامبر گفت:

- رَبِّ، اِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفَاءُ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ وَ لَمْ يُعْبَثْ فِيهِمْ نَبِيٌّ، وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوَاتِ الْاَنْبِيَاءِ^(ع)، وَ لَا شَرَفِهِمْ، وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِي اِنْ اَنَا اٰخِرُهُمْ بِفَضْلِ اَهْلِ بَيْتِي. فَقَالَ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ قَلِّ سَلَامًا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: پروردگارا، عرب مردمی جفاپیشه‌اند. در میانشان کتابی نبوده و پیامبری بر آنها مبعوث نشده، فضل اخبار پیامبران^(ع) و شرافتشان را نمی‌شناسند و اگر من از فضل اهل بیتم به آنها خبر بدهم، به من ایمان نمی‌آورند. خداوند فرمود: «بر ایشان غم مخور» [نحل، ۱۲۷] و «بگو: به سلامت! پس زودا که بدانند.» [زخرف، ۸۹]

[امام صادق^(ع) در دنباله سخن فرمود: فذكر من فضل وصيّه ذكراً فوق النفاق في قلوبهم فعلم رسول الله^(ص) ذلك و ما يقولون: [پیامبر] از فضل وصی خود یاد کرد و در دل آنها [عربها] نفاق افتاد و پیامبر^(ص) آن را دانست و نیز آنچه می‌گفتند... (الكافي، ج ۱، ص ۲۹۴؛ نورالثقلین، ج ۴، ص ۶۱۹)

۱۴- از امام کاظم^(ع) روایت شده که پیامبر^(ص) فرمود: «خَمْسَةٌ يُجْتَنَّبُونَ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ: الْمَجْذُومُ وَ الْاَبْرَصُ وَ الْمَجْنُونُ وَ وَلَدُ الزَّانَا وَ الْاَعْرَابِيُّ: از پنج کس در هر حال باید دوری کرد: جذامی، پیسی، دیوانه، حرامزاده و عرب

● از امام کاظم^(ع) روایت شده که پیامبر^(ص) فرمود: «خَمْسَةٌ يُجْتَنَّبُونَ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ: الْمَجْذُومُ وَ الْاَبْرَصُ وَ الْمَجْنُونُ وَ وَلَدُ الزَّانَا وَ الْاَعْرَابِيُّ: از پنج کس در هر حال باید دوری کرد: جذامی، پیسی، دیوانه، حرامزاده و عرب بیابانی.»

همچنین از امام صادق^(ع) روایت شده است: «من تَعَصَّبَ، حَشْرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ اَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ: هر که تعصب ورزد (و قوم‌گرایی کند)، روز رستاخیز با اعراب جاهلی برانگیخته خواهد شد.»

من الجور، و امتحاق من الدين، و تَلَطَّ من الحروب، على حين اصرار من رياء جنات الدنيا، و يُبَسُّ من اعضاءها، و انتصار من ورقها، و يأس من ثورها، و اغوار من مائها. قد درست اَعْلَامُ الْهُدَى، فظهرت اَعْلَامُ الرَّدَى فالدنيا مُتَهَجِمَةٌ فِي وَجْهِ اَهْلِهَا، مُكْفَهَرَةٌ مُدْبِرَةٌ غَيْرَ مُقْبَلَةٍ: ثمرتها الفتنه، و طعامها الجيفه، و شعارها الخوف، و دثارها السيف. مُرَقِّمٌ كُلُّ مُمَرِّقٍ. و قد اعمت عيون اهلها، و اظلمت عليها ايامها. قد قطعوا ارحامهم، و سفكوا دماءهم، و دفنوا في التراب المؤؤوده بينهم من اولادهم. يَجْتَازُ دُونَهُمْ طَيْبُ الْعَيْشِ، وَ رَفَاهِيَةٌ خَفُوضُ الدُّنْيَا. لا يرجون من الله ثواباً، و لا يخافون والله منه عقاباً. حَيْثُهم اعمى نجس، و مَيْتُهم في النار مُبلس... (الكافي، ج ۱، صص ۶۱-۶۰) و با تفاوتهایی در تمام نهج البلاغه (ج ۲، صص ۳۸۴-۳۸۳)

ترجمه: ای مردم، خداوند پیامبر^(ص) را به سویتان فرستاد و کتابش را به حق بر او نازل کرد، درحالی که شما از کتاب و نازل‌کننده‌اش بی‌خبر بودید و نیز از پیامبر و فرستنده‌اش. این به هنگام گسستگی سلسله پیامبران بود و درازی خواب امتها، و گسترش نادانی، و سرکشی فتنه، و گسیختن پایه محکم، و کوری از حق، و سرپیچی ستم، و کاهش دین، و زردی باغهای گلزار جهان و خشکیدن شاخه‌هایش و پراکندگی برگ‌هایش و نومیدی از میوه‌اش و فرو رفتن آبش.

پرچمهای هدایت فرسوده بود و پرچمهای هلاکت افراشته. دنیا از مردم روی درهم کشیده بود و به آنها پشت کرده بود و روی خوش نشان نمی‌داد. میوه‌اش فتنه بود، و خوراکش مردار، نهانش ترس، و آشکارش شمشیر. بند از بند شما جدا شده بود (و پراکنده بودید). دیدگان مردم کور بود، و روزگارشان تیره. از خویشان خود بریده بودند و خون یکدیگر را می‌ریختند، و دخترانشان را زنده به‌گور می‌کردند. زندگی خوش و رفاه و آسایش از آنها دور شده بود. نه به پاداش خدا امیدوار بودند و نه از کیفر او بیم داشتند. زنده‌شان کور پلید بود و مرده‌شان در آتش و نومید... (اصول کافی، ج ۱، صص ۷۸-۷۹) آنگاه حضرت از آمدن پیامبر و نازل شدن قرآن سخن می‌گویند.

۱۲- احمد بن اشمیم گوید: به امام رضا^(ع) عرض کردم: «چرا عربها پسران خود را کلب (سگ)، نمر (پلنگ) و فهد (بوزپلنگ) و از این قبیل نام‌گذاری می‌کردند؟» فرمود: «كانت العرب اصحاب حرب و كانت تُهَوَّلُ عَلَى الْعَدُوِّ بِاَسْمَاءِ اَوْلَادِهِمْ وَ يُسَمَّوْنَ عَيْبِدُهُمْ فَرَجًا وَ مَبَارَكًا وَ مَيْمُونًا وَ اشباه ذلك يَتِيمُونَ بها: عربها اهل جنگ بودند و به وسیله

بیابانی. (الخصال، ج ۱، ص ۲۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۰؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۵؛ كشف اللثام، ج ۴، ص ۲۲۰)
 ۱۵- از امام صادق (ع) روایت شده است: «من تعصّب، حشره يوم القيامة مع اعراب الجاهليه: هر که تعصب ورزد (و قوم گرایی کند)، روز رستاخیز با اعراب جاهلی برانگیخته خواهد شد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۷۳؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۹۲).

۱۶- از امام صادق (ع) روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: «من كان في قلبه حبه من خردل من عصبیه، بعثه الله يوم القيامة مع اعراب الجاهليه: هر که در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیت (= قوم گرایی) باشد، روز رستاخیز با اعراب جاهلی برانگیخته خواهد شد.» (الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷، صص ۲۸۹-۲۸۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱)

۱۷- از امام صادق (ع) روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود: «من تعصّب أو تُعصّب له، فقد خَلَعَ رَبِّهَ الْاِيْمَانِ مِنْ عُنُقِه: هر که تعصب ورزد یا برایش تعصب بورزند (قوم گرایی و گروه گرایی کند یا در موردش بکنند و او بدان خشنود باشد)، رشته ایمان را از گردن خود بیرون کرده است.» (الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۷۰؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۱؛ جامع الاخبار، ص ۱۶۲؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۰۶). به صورت «ربق الايمان» نیز آمده است. (نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲؛ تهذیب المقال، ج ۵، ص ۵۴۲)

۱۸- از امام صادق (ع) روایت شده است: «من تعصّب عصبه الله بعصايه من نار: هر که تعصب ورزد (= قوم گرایی کند)، خداوند سربندی از آتش به سر او می بندد.» (الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷۰، صص ۲۹۱-۲۸۴؛ جامع الاخبار، ص ۱۶۲؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲)

۱۹- در حدیثی که از امام سجاد (ع) روایت شده، حد و مرز قوم گرایی و دسته بندی مشخص شده و نشانه تعصب ورزیدن بیان گردیده است: «العصبیه التي یأثم علیها صاحبها، أن یرى الرجل شرارَ قومه خیراً من خيار قوم»

● ابن ابی الحدید: اگر شتری گرفتار جرب می شد، شتر سالم را داغ می کردند تا شتر گر بهبود یابد و هرگاه شمار شتران ایشان به هزار می رسید، یک چشم شتر نر را کور می کردند که چشم زخم را از شتران خود دفع کنند!

آخرین. و ليس من العصبیه ان يُحب الرجل قومه، و لكن من العصبیه أن يُعین قومه علی الظلم: عصبیتی که صاحبش به سبب آن گناهکار شمرده می شود، آن است که کسی بدکاران قوم خود را از نیکوکاران قومی دیگر بهتر ببیند؛ اما اینکه کسی قومش را دوست بدارد، قوم گرایی شمرده نمی شود، بلکه قوم گرایی آن است که قوم خود را در ستم یاری کند.» (الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۷۳؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۸؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۳)

۲۰- همین مضمون در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: مردی پرسید: «ای پیامبر خدا، اگر کسی قومش را دوست بدارد، آیا قوم گرایی محسوب می شود؟» فرمود: «نه، بلکه من العصبیه ان یعین الرجل قومه علی الظلم: قوم گرایی آن است که کسی قومش را در ستم یاری کند.» (مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۲؛ المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۴۳۶؛ بغیة الباحث، ص ۶۶۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۰، ص ۴۵؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۷۲؛ الاصابه، ج ۷، ص ۲۶۷). به جای «یعین»، «ینصر» نیز روایت شده است (تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۴۵).

۲۱- از ابوهریره روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «من قاتل تحت رأیه عمیه، يدعو الی عصبیه، او یغضب لعصبیه، فقتلته جاهلیه: هر کس زیر پرچم ناشناخته ای بجنگد که به عصبیت (و قوم گرایی) فرا می خواند، یا به جهت قوم گرایی خشمگین شود، جنگیدنش [به شیوه] جاهلیت است.» (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۲؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۲۳۴؛ السنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۳۱۵). به صورت «فقتله جاهلیه» هم آمده است. (سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الحد الفاصل، ص ۲۳۷؛ تفسیر آیات الاحکام، ص ۳۳۹)

۲۲- این مضمون بدین صورت نیز روایت شده است: «من قاتل تحت رأیه عمیه یغضب لعصبه او يدعو الی عصبه او ینصر عصبه، فقتلته جاهلیه: هر که زیر پرچم ناشناخته ای بجنگد و به جهت گروهش خشمگین شود یا به گروه گرایی بخواند یا آن را یاری دهد و بجنگد، جنگیدنش [به شیوه] جاهلیت است.» (صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۹؛ الفایق، ج ۲، ص ۳۹۸)

۲۳- از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «ليس منّا من دعا الی عصبیه، و ليس منّا من قاتل علی عصبیه، و ليس منّا من مات علی عصبیه: از ما نیست کسی که به قوم گرایی

● ابن ابی‌الحدید: یک رسم تازیان که مشهور بود و به آن «بلیه» می‌گفتند، این بود که ماده شتری را کنار گور صاحبش می‌بستند و پابند می‌زدند تا بمیرد و چنین بود که اگر مرد گرانبه‌ای از ایشان می‌مرد، شترش را می‌گرفتند و سر و گردنش را به سوی پشت او برمی‌گرداندند و می‌بستند و شتر را در گودالی کنار گور رها می‌کردند و آب و علف نمی‌دادند تا بمیرد. گاهی جسد شتر را پس از مردنش آتش می‌زدند و گاه آن را پوست می‌کنند و پوستش را از علف خشک می‌آکنند. پندارشان بر این بود که اگر مرد گرانبه‌ای بمیرد و شترش را چنان نکنند، آن مرد پیاده محشور می‌شود و اگر چنان کنند، سواره محشور می‌شود و همان شتر مرکب او خواهد بود!

۲۷- در خطبه دیگری که در همین موضوع است، فرمود: او را زمانی برانگیخت که مردم در گرداب [گناه] فرو رفته، و [در دریای] سرگردانی شناور بودند. افسار هلاکت آنها را می‌کشید، و قفل‌های گمراهی بر دل‌هایشان زده شده بود. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۱). تا حدی به همین مضامین در خطبه ۱۹۸ نیز اشاره شده است: «حَسَنَ مِنْهَا مَهَاد، وَ أَرْفَ مِنْهَا قِيَاد...»

۲۸- از امام باقر^(ع) روایت شده است: «تَقَفَّهُوا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْآفَاتِمِ اَعْرَاب: حلال و حرام را بیاموزید، و گرنه در حکم اعراب (بادیه‌نشین) خواهید بود.» (المحاسن برقی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ الفصول المهمه، ج ۱، ص ۶۸۷؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۴)

۲۹- از امام صادق^(ع) روایت شده است: «الشَّجَاعَةُ لاهل خراسان... وَ السَّخَاءُ وَ الْحَسَدُ فِي الْعَرَب: دلاوری از آن مردم خراسان است و بخشنده‌گی و رشک‌ورزی در عرب است.» (المهذب‌البارع، ج ۳، ص ۱۸۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۲؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۲۰۰؛ عوالی‌اللتالی، ج ۳، ص ۲۹۹؛ وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۹ و ۲۴۹) و تنها جمله آخر (مستدرک سفینه‌البحار، ج ۷، ص ۱۴۳)

نکته‌هایی درباره رسوم عرب و پندارهای ایشان

آنچه در این بخش می‌آید، گزیده‌ای است فشرده از مطالبی که ابن ابی‌الحدید در مجلد نوزدهم شرح نهج‌البلاغه درباره گوشه‌ای از فرهنگ جاهلی آورده و آقای دکتر محمود مهدوی دامغانی در مجلد هشتم «جلوه

دعوت کند، و از ما نیست کسی که بر پایه قوم‌گرایی بجنگد، و از ما نیست که بر خوی قوم‌گرایی بمیرد.» (سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۵۰۳؛ الجامع‌الصغیر، ج ۲، ص ۴۶۶؛ کنز‌العمال، ج ۳، ص ۵۱۰؛ میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۱۹۹۲)

۲۴- امیرالمؤمنین علی^(ع) در خطبه قاصعه، شیطان را پیشوای متعصبان و بنیانگذار عصیت می‌خواند و متعصبان را پیرو او می‌شمارد و می‌فرماید: «دشمن خدا (شیطان) پیشوای متعصبان و سرسلسله گردنکشان است. اوست که پایه عصیت را بنیاد نهاد... آیا نمی‌بینید خداوند چگونه او را به سبب تکبرش خوار کرد، و به خاطر بلندپروازی‌اش پست نمود؟ در دنیا او را راند و در آخرت آتش افروخته برایش آماده کرد... فرزندان حمیت و برادران عصیت و سواران مرکب گردنفرازی و جاهلیت او را تصدیق کردند...» (نهج‌البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱۹۲)

۲۵- از امام علی^(ع) روایت شده است: شاخه‌های خشم اینهاست: خود بزرگ‌بینی، نازیدن، هواداری (ناحق)^{۱۶} و قوم‌گرایی (یا باندبازی). پس هر که خود بزرگ‌بینی کند، تیره‌بخت شود؛ و هر که فخرفروشی کند، گناهکار شود؛ و هر که جانبداری (ناحق) کند، بارش سنگین شود؛ و هر که گرفتار تعصب شود، ستم ورزد. پس چه بد است کاری که در میان تیره‌بختی و گنهکاری و گرانباری قرار دارد! (تحف‌العقول، ص ۸۶۱). در بحارالانوار (ج ۵۶، ص ۵۸۳) با این افزوده در پایان عبارت آمده: «و اصرار، و جور عن‌الصراط». جمله پایانی، به صورت «فجور و جور» نیز آمده است. (الخصال، ج ۱، ص ۴۳۲؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۹؛ نهج‌السعاده، ج ۲، ص ۹۲)

مرحوم آیت‌الله شیخ محمد باقر محمودی می‌نویسد: شاید فرق میان «حمیت» و «عصیت» در این باشد که حمیت موضوعی شخصی و برای خود فرد است، اما عصیت نسبت به نزدیکان است. (نهج‌السعاده، ج ۲، ص ۹۲)

۲۶- از امام علی^(ع) روایت شده که در توصیف عرب در روزگار پیش از بعثت فرمود: او را در زمانی برانگیخت که مردم در گمراهی سرگردان بودند، و در فتنه راه می‌سپردند. هوی و هوس آنها را سرگشته ساخته بود، و تکبر و خودخواهی آنها را لغزانده بود، نادانی جاهلیت سبکسرخشان کرده بود. و در کارها مضطرب و سرگردان بودند و به جهل و نادانی گرفتار. پیامبر^(ص) خیرخواهی را به نهایت رسانید، و به راه راست رفت و به حکمت و موعظه نیکو فرا خواند (نهج‌البلاغه، خطبه ۵۹)

می‌شود و همان شتر مرکب او خواهد بود.

- چون ناقه رم می‌کرد، نام مادرش را به زبان می‌آوردند و آرام می‌گرفت.

- از عقاید دیگری که تقریباً همه اعراب جاهلی در آن اتفاق نظر داشتند، موضوع «هامه» است. آنان اعتقاد داشتند که هیچ مرده‌ای نمی‌میرد و هیچ کشته‌ای کشته نمی‌شود، مگر اینکه جغدی نر از سرش بیرون می‌پرد و اگر آن شخص کشته شده و انتقام خونش گرفته نشده باشد، آن جغد بر سر گورش فریاد برمی‌آورد که: «آبم دهید که سخت تشنه‌ام».

- ماری در شکم آدمی است که چون آدمی گرسنه شود، آن مار روده‌ها و کبد آدمی را می‌گزد.

- اگر می‌خواستند وارد شهری شوند که از جن و وبایش بیم داشتند، پیش از آنکه وارد شوند، کنار دروازه شهر می‌ایستادند و صدای خر درمی‌آوردند و گاه استخوان دنبالچه خرگوشی را به گردن خود می‌آویختند و آن را افسون جلوگیری از صدمه جن و بیمار وبا می‌پنداشتند.

- هر کس در بیابان راه را گم می‌کرد، پیراهنش را بازگونه می‌ساخت و دو دست خویش را به یکدیگر می‌کوفت، گویی به کسی اشاره می‌کرد و راه را پیدا می‌کرد.

- چون مرد به سفر می‌رفت، نخ‌ی را بر شاخه یا تنه درختی گره می‌زد و پس از برگشتن به آن نخ می‌نگریست؛ اگر آن را به حال خود می‌دید، معتقد بود که همسرش به او خیانت نکرده و اگر آن نخ نمی‌بود یا گره‌اش باز شده بود، می‌گفت: «همسر من خیانت کرده است».

- گاهی به هنگام تب به نخ گره می‌زدند و معتقد بودند هر کس آن را بگشاید، تب به او منتقل می‌شود.

- زنی که فرزندش باقی نمی‌ماند، اگر جسد کشته شده شریفی را لگد کند، فرزندش زنده می‌ماند.

- خون سرور و سالار برای بهبود محل گاز گرفتن سگ گزنده سودمند و شفابخش است.

- چون بر مردی از دیوانگی و متعرض شدن ارواح پلید بیم داشتند، با آویختن چیزهای نجس و پلید او را آلوده می‌کردند، و چیزهایی چون کهنه حیض و استخوان مرده بر او می‌آویختند و معتقد بودند از این سودبخش‌تر، آن است که سوده‌های استخوان مردگان را بر او بیاویزند و معتقد بودند این کار همه دردها جز عشق را شفا می‌بخشد.

● ابن ابی‌الحدید: اعراب گاه فرزندشان را تنفیر می‌کردند؛ یعنی نامی عجیب و غریب بر او می‌گذاشتند. عبدالرحمن بن اخی الاصمعی می‌گوید: برای پدرم پسری متولد شد که نامش را قنفذ (خارپشت) و کنیه‌اش را ابوالعداء نهاد؛ چون به اعتقاد ایشان خارپشت از مرکوبهای جن است، نامگذاری فرزند به نام مرکوب جن، او را از گزندشان محفوظ می‌دارد!

تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید» (ص ۱۵۶ تا ۱۷۳) ترجمه کرده‌اند:

- اعراب هنگامی که گرفتار خشکسالی می‌شدند و می‌خواستند طلب باران کنند، مقداری پارچه و چیزهای دیگر را با بوته و علفهای خشک به هم می‌پیوستند و آن را به دم گاو می‌بستند و آتش می‌زدند و گاو را به سوی کوهی بلند و دشوار می‌راندند و خود از پی آن می‌دویدند و خدا را فرا می‌خواندند و طلب باران می‌کردند. آنان با آتش زدن دم گاو به برق فال می‌زدند و گاو را هم فقط به سوی مغرب می‌راندند.

- اگر گله‌های گاو به آبشخور برای آب خوردن نمی‌رفتند، گاو نر گله را می‌زدند تا به آبشخور درآید و گله از پی آن آب بیاشامد، و معتقد بودند که جن، گله را از نوشیدن و رفتن به آبشخور باز می‌دارد و شیطان روی دو شاخ گاو نر سوار می‌شود.

- اگر شتری گرفتار جرب می‌شد، شتر سالم را داغ می‌کردند تا شتر گر بهبود یابد.

- هرگاه شمار شتران ایشان به هزار می‌رسید، یک چشم شتر نر را کور می‌کردند که چشم زخم را از شتران خود دفع کنند.

- رسم دیگر ایشان که مشهور بود و به آن «بلیه» می‌گفتند، این بود که ماده شتری را کنار گور صاحبش می‌بستند و پابند می‌زدند تا بمیرد و چنین بود که اگر مرد گرانمایه‌ای از ایشان می‌مرد، شترش را می‌گرفتند و سر و گردنش را به سوی پشت او برمی‌گرداندند و می‌بستند و شتر را در گودالی کنار گور رها می‌کردند و آب و علف نمی‌دادند تا بمیرد. گاهی جسد شتر را پس از مردنش آتش می‌زدند و گاه آن را پوست می‌کنند و پوستش را از علف خشک می‌آکنند. پندارشان بر این بود که اگر مرد گرانمایه‌ای بمیرد و شترش را چنان نکنند، آن مرد پیاده محشور می‌شود و اگر چنان کنند، سواره محشور

چشم آن شخص دست می‌کشید و بار نخست می‌گفت: «به حق یک زن که از شهر بیاید» و بار دوم می‌گفت: «به دو زن که بیایند»، تا آنکه بار هفتم می‌گفت: «به هفت زن که بیایند» و چشم بهبود می‌یافت.

- چون میهمان یا غیر میهمان از پیش آنان می‌رفت و دوست نمی‌داشتند برگردد، پشت سرش چیزی از ظرفهای خود را می‌شکستند و این رسم را تا امروز مردم به کار می‌بندند.

- از رسوم ایشان فال بد زدن به عطسه است؛ شاعری گفته: «چه بسیار بیابانها که چون آهنگ رفتن به آن برای جنگ کردی، رفتی و عطسه‌ها تو را از آن باز نداشت.» - از رسوم ایشان در نفرین این است که: «زندگی نکنی مگر زندگی کنه!» و چنین می‌پنداشتند که کنه یک سال بر روی شکمش و یک سال بر پشتش زندگی می‌کند.

- سوسمار، خارپشت، خرگوش، آهو، موش بزرگ صحرائی و شترمرغ، مرکبهای جن است و جنیان بر آنها سوار می‌شوند. همچنین تصور می‌کنند که جن را می‌بینند و با آن گفتگو می‌کنند و یکدیگر را یاری می‌دهند، و مدعی هستند که غول را می‌بینند. گاه معتقدند که افرادی با ماده غولها ازدواج کرده یا همبستر شده‌اند.

- اگر فقط یک ضربه شمشیر به غول بزنند، می‌میرد و اگر ضربه دوم را بزنند، زنده می‌ماند.

- آوای جن را «عزیف» می‌گفتند و معتقد بودند اگر کسی خارپشت یا سوسماری را بکشد، از هجوم جن بر شتر نر خود در امان نخواهد بود و هرگاه به

● ابن‌خلدون تونسی مورخ پرآوازه جهان اسلام و بنیادگذار جامعه‌شناسی، در مقدمه مشهورش از برخی خصایل تازیان و تحلیل ویژگیهای ایشان گفته که شنیدنی است؛ از جمله اینکه: هرگاه عرب بر کشورهای دست یابد، به سرعت آن ممالک رو به ویرانی می‌روند؛ زیرا تازیان ملتی وحشی‌اند و عادات و موجبات وحشیگری چنان در میانشان استوار است که همچون خوی و سرشت ایشان شده است. و این خوی برای آنان لذت‌بخش است؛ زیرا در پرتو آن از قیود فرمانبری حکام و قوانین سر باز می‌زنند و نسبت به سیاست کشورداری نافرمانی می‌کنند و پیداست که چنین خوی و سرشتی با عمران و تمدن منافات دارد.

- اگر عشق بر مردی چیره می‌شد و آرام نمی‌یافت، مرد دیگری او را همچون کودکی بر پشت می‌گرفت و مردی دیگر قطعه آهن یا میلی داغ می‌کرد و میان کپلهای او می‌کشید و می‌پنداشتند که عشقش از میان می‌رود.

- صاحب اسبی که در شانه دارای دایره‌ای سپید است، اگر سوارش شود و اسب زیر ران او به عرق نشیند، دلیل بر آن است که زنش تیزشهووت شده است و به مردان دیگر چشم دارد.

- هرگاه برای سفر بیرون می‌آمدند، آتش را میان خود و منزلی که آهنگ آنجا داشتند، روشن می‌کردند و میان خود و منزلی که از آن بیرون آمده بودند، آتش روشن نمی‌کردند و این فال نیکی بود که به منظور بازگشت به منزلی که از آن بیرون رفته بودند، می‌زدند.

- هر کس به خود استخوان دنبالچه یا پاشنه خرگوش بیاویزد، جنهای خانه، پریان قبیله و غول فقر به او نزدیک نمی‌شوند.

- از بیم چشم زخم و رپوده شدن کودکان، بر آنان دندان روباه یا ماده گربه می‌آویختند.

- گاه فرزندشان را تفیر می‌کردند؛ یعنی نامی عجیب و غریب بر او می‌گذاشتند. عبدالرحمن بن اخی الاصمعی می‌گوید: برای پدرم پسری متولد شد که نامش را قنفذ (خارپشت) و کنیه‌اش را ابوالعداء نهاد؛ چون به اعتقاد ایشان خارپشت از مرکبهای جن است، نامگذاری فرزند به نام مرکوب جن، او را از گزندشان محفوظ می‌دارد.

- هرگاه مردی صحراهای خالی را می‌پیمود و بر جاننش از حوادث شبانه - هجوم جنیان - بیم داشت، خود را کنار درخت یا خاربینی می‌رساند، مرکوبش را پای آن می‌خواباند و پابند می‌زد و بر گردش خطی می‌کشید و می‌گفت: «به صاحب این وادی» و گاه می‌گفت: «به بزرگ این وادی پناه می‌برم.»

- چون روی لب پسر بچه‌ای تاول می‌زد، پرویزنی روی سر می‌نهاد و میان خانه‌های قبیله حرکت می‌کرد و بانگ برمی‌داشت: «بنخاله بنخاله: گندم گندم!» و زنان قبیله در آن پرویزن پاره‌های نان و گوشت و خرما می‌ریختند. سپس آنها را برای سگها می‌ریخت و چون سگها آنها را می‌خوردند، کودک بهبود می‌یافت. اگر کودکی از کودکان خرما یا گوشتی و لقمه‌ای از آنچه برای سگها ریخته شده بود می‌خورد، او گرفتار تاول و شکاف لب می‌شد.

- چون گوشه جامه کسی به چشم دیگری می‌خورد و موجب آبریزی چشم می‌شد، صاحب جامه هفت بار به

و بر مقدار آن می‌افزودند، و اگر می‌دیدند مجسمه‌ها واژگون شده و خواربار فرو ریخته است، می‌گفتند: «دیه را پذیرفته‌اند» و دایره می‌زدند و استدلال به بهبود یافتن بیمار می‌کردند.

- گاه به هنگام جنگ زنان خود را می‌آوردند تا میان دو صف ادرار کنند و معتقد بودند که این کار آتش جنگ را خاموش می‌کند و ایشان را به آشتی می‌کشاند.
- هرگاه مار بزرگی را می‌کشتند و بیم آن می‌داشتند که جنیان انتقام خونش را بگیرند، بر سر آن مار مدفوع می‌مالیدند و می‌گفتند: «مدفوعی است که خونخواهت انداخته است». گاهی بر بدن مار کشته شده اندکی خاکستر می‌پاشیدند و می‌گفتند: «تو را چشم زخم کشته است و خونخواهی برای تو نیست».

رفتارشناسی اجتماعی اعراب

پس از خواندن آنچه ابن ابی‌الحدید درباره باورهای تازیان نوشته، آنچه ابن‌خلدون تونسلی (۷۳۲-۸۰۸ق/ ۱۳۳۲-۱۴۰۶م) مورخ پرآوازه جهان اسلام و بنیادگذار جامعه‌شناسی، در مقدمه مشهورش از برخی خصایل تازیان و تحلیل ویژگیهای ایشان گفته، شنیدنی است؛ از جمله اینکه:

هرگاه عرب بر کشورهای دست یابد، به سرعت آن ممالک رو به ویرانی می‌روند؛ زیرا تازیان ملتی وحشی‌اند و عادات و موجبات وحشیگری چنان در میان آنان استوار است که همچون خوی و سرشت ایشان شده است. و این خوی برای ایشان لذت‌بخش است؛ زیرا در پرتو آن از قیود فرمانبری حکام و قوانین سر باز می‌زنند و نسبت به سیاست کشورداری نافرمانی می‌کنند و پیداست که چنین خوی و سرشتی با عمران و تمدن منافات دارد و در جهت مخالف آن است؛ چنان‌که کلیه هدفهای عادی آنان در زندگی، کوچ کردن از این سوی بدان سوی و تاخت و تاز به قبایل دیگر است، در صورتی که چنین هدفی مخالف آرامش و اقامت گزیدن می‌باشد که از مهمترین مبانی تمدن و عمران به‌شمار می‌رود. و نیز در مثل: آنان از این‌رو به سنگ نیازمندند که از آن دیگران بسازند و دیگ‌گذاری خود را روی آن بگذارند و به همین سبب بناها را خراب می‌کنند و سنگهای آنها را به‌منظور مزبور به کار می‌برند! و نیاز ایشان به چوب نیز برای برپا ساختن سراپرده‌ها و خیمه‌هاست تا از آن میخها و ستونهایی بسازند و در به پا داشتن چادر به کار برند؛ از این‌رو کاخها و عمارات را بدین منظور ویران

شترش آسیب و بلایی می‌رسید، بر این موضوع حمل می‌کرد و می‌پنداشتند که بانگ سروشی را هم در این باره می‌شنوند. همین عقیده را درباره مار سپید خانگی - که کم آزار است و در خانه‌ها زندگی می‌کند - داشتند و کشتن آن مار هم در نظر آنان گناهی بزرگ بود.

- برای جنهایی که در همسایگی مردم زندگی می‌کردند، نامهای گوناگون می‌نهادند: اگر متعرض کودکان می‌شد، آن را «روح» می‌نامیدند و اگر خبثت و شوخی می‌کرد، «شیطان» و اگر فراتر از این بود، «مارد» نام داشت و اگر نیرویش فزونتر بود، او را «عفریت» می‌نامیدند و بدین‌گونه میان آنان فرق می‌نهادند.
- با هر شاعری شیطانی است و آن شیطانها هم نامهای گوناگون دارند.

- برخی از اعراب عقیده دارند که جن به خروس، کلاغ، کبوتر و قمری دلبستگی دارد و برخی معتقدند که اینها خود نوعی از جن هستند و نیز معتقدند که سهیل، زهره، سوسمار، گرگ و کفتار جانوران مسخ شده‌اند.

- چون بیماری کسی به درازا می‌کشید و گمان می‌کردند که چون او مار یا خارپشت یا موش صحرايي را کشته، جنیان او را آزار می‌رسانند، مجسمه‌های شتران نری را از خاک و گل می‌ساختند و بر پشت آنها جواهرهایی انباشته از گندم و جو و خرما می‌نهادند و آنها را بر در لانه جانوران در سمت مغرب به هنگام غروب می‌گذاشتند؛ آن شب را به صبح می‌آوردند و صبح به مجسمه‌ها می‌نگریستند، اگر آنها را به حال خود می‌دیدند، می‌گفتند: «جنیان این دیه را نپذیرفته‌اند»

● ابن‌خلدون: سرشت و طبیعت تازیان منافی ساختمانها و بناهاست که اساس شهرنشینی و عمران است. به‌طور کلی عادات و طرز رفتار عرب چنین است و گذشته از این، خوی آنان غارتگری است که هرچه را در دست دیگران بیابند، می‌ربایند و تاراج می‌کنند و روزی آنان در پرتو نیزه‌هایشان فراهم می‌آید. و در ربودن اموال دیگران به اندازه و حد معینی قائل نیستند، بلکه چشم ایشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد، آن را غارت می‌کنند. همچنین آن گروه از این رو مایه تباهی عمران و اجتماع می‌شوند که کار هنرمندان و پیشه‌وران را هیچ می‌شمردند و برای آن دستمزد و ارزشی قائل نیستند.

● ابن خلدون: قوم عرب همه ریاست طلب‌اند و کمتر ممکن است یکی از آنان فرمانروایی را به دیگری واگذارد، هرچند پدر یا برادر یا بزرگ قبیله او باشد، مگر آنکه به‌ندرت و با اکراه شرم و حیا مانع ایشان گردد. و به همین سبب در میان آنان فرمانروایان و امیران متعددی پدید می‌آیند و رعیت در امر خراجگزاری و احکام با قدرتهای گوناگون و اشکال متنوعی روبرو می‌شوند و در نتیجه عمران و تمدن به فساد و ویرانی منتهی می‌شود و رشته امور از هم می‌گسلد.

متجاوزان پرداختن باج را در برابر رسیدن به مقاصد پلید خویش آسان می‌شمردند. در نتیجه رعایا در کشور ایشان به حالت هرج و مرج و بی‌سر و سامانی به سر می‌برند؛ چنان‌که گویی هیچ‌گونه حاکمیت و قانونی وجود ندارد. هرج و مرج و بی‌سر و سامانی مایه هلاکت بشر و تباهی عمران و تمدن است.

دیگر آنکه قوم عرب همه ریاست طلب‌اند و کمتر ممکن است یکی از آنان فرمانروایی را به دیگری واگذارد، هرچند پدر یا برادر یا بزرگ قبیله او باشد، مگر آنکه به‌ندرت و با اکراه شرم و حیا مانع ایشان گردد. و به همین سبب در میان آنان فرمانروایان و امیران متعددی پدید می‌آیند و رعیت در امر خراجگزاری و احکام با قدرتهای گوناگون و اشکال متنوعی روبرو می‌شوند و در نتیجه عمران و تمدن به فساد و ویرانی منتهی می‌شود و رشته امور از هم می‌گسلد؛ چنان‌که عربی بادیه‌نشین نزد عبدالملک آمده بود؛ هنگامی که عبدالملک درباره طرز رفتار حجاج از وی پرسید، مرد عرب گفت: «او را ترک گفتم در حالی که خودش تنها ستمگری می‌کرد» و منظور عرب ستایش حجاج از حیث حسن سیاست و عمران بود!

اگر از آغاز خلقت به کشورهای بنگریم که تازیان آنها را با جهانگشایی و زور متصرف شده‌اند، خواهیم دید چگونه عمران و تمدن از آن ممالک رخت بر بسته و سرزمینهای آباد و مسکون آنها ویران و خالی از جمعیت شده است؛ چنان‌که گویی آن ممالک به‌کلی دگرگون گردیده است؛ از آن جمله یمن مرکز سکونت تازیان به‌کلی ویرانه است و به جز در یکی دو ناحیه آن، اثری از عمران باقی نمانده است. همچنین کلیه عمران و

می‌سازند. پس سرشت و طبیعت ایشان منافی ساختمانها و بناهاست که اساس شهرنشینی و عمران است. به‌طور کلی عادات و طرز رفتار عرب چنین است و گذشته از این، خوی آنان غارتگری است که هرچه را در دست دیگران بیابند، می‌ربایند و تاراج می‌کنند و روزی آنان در پرتو نیزه‌هایشان فراهم می‌آید. و در ربودن اموال دیگران به اندازه و حد معینی قائل نیستند، بلکه چشم ایشان به هرگونه ثروت یا کالا یا ابزار زندگی بیفتد، آن را غارت می‌کنند. و هرگاه از راه غلبه‌جویی بر کشوری دست یابند و فرمانروایی و قدرت آنان در آن سرزمین مسلم گردد، آن وقت به سیاست حفظ اموال مردم توجهی ندارند و حقوق و اموال همگان پایمال دستمزد زورمندان می‌شود و از میان می‌رود و عمران و تمدن به ویرانی می‌گراید.

همچنین آن گروه از این رو مایه تباهی عمران و اجتماع می‌شوند که کار هنرمندان و پیشه‌وران را هیچ می‌شمردند و برای آن دستمزد و ارزشی قائل نیستند، در صورتی که اساس و سرمایه زندگی و معاش مردم را کار صنعتگران و پیشه‌وران تشکیل می‌دهد و هرگاه این‌گونه کارها تباهی پذیرد و در برابر اعمال و رنجهای آنان مزد و بهایی نباشد و مفت و مجانی تلقی گردد، آرزوهای مردم در کسب و پیشه به نومیدی مبدل می‌شود و مردم از کار و هنر دست می‌کشند و از سکونت در شهر بی‌زاری می‌جویند و پراکنده می‌شوند و در نتیجه عمران و اجتماع تباه می‌شود.

و نیز قوم عرب به احکام و قوانین و منع مردم از تباهکاریها و تجاوز به یکدیگر توجهی مبدول نمی‌دارند، بلکه تمام همّ ایشان مصروف ربودن اموال مردم از راه غارتگری یا باج‌ستانی است و هرگاه بدین مقصود برسند، به کارهای دیگر مردم عنایتی ندارند و در راهنمایی آنان به راه راست و اصلاح امور ایشان اقدام نمی‌کنند و مفسده‌جویان را از فساد باز نمی‌دارند و چه بسا که آزمندی و سودپرستی آنان را وادار می‌کند که کیفرهای مالی مجری می‌دارند؛ ولی مقصود آنان اصلاح حال عموم نیست، بلکه چنان‌که عادت ایشان است، می‌خواهند از این راه سود بیشتری به‌دست آورند و بر میزان باج و خراج بیفزایند.

به همین سبب چنین کیفرهایی برای سرکوب کردن مفسده‌جویان و تبه‌کاران و آنان که به حقوق و اموال دیگران تجاوز می‌کنند، کافی نمی‌باشد، بلکه این روش ایشان بر تجاوز و تبه‌کاری می‌افزاید؛ زیرا

شود، مایه هلاک و نیستی او و ایشان خواهد شد. در صورتی که سیاست پادشاه و سلطان ایجاب می‌کند که سیاستمدار از روی قهر و زور حکومت کند و به امر و نهی بپردازد، وگرنه سیاستش پیش نخواهد رفت.

و نیز یکی از طبایع تازیان این است که هنگام غلبه، فقط آنچه را در دست مردم می‌یابند، می‌ربایند و از دیگر امور صرف نظر می‌کنند و کاری به حکومت کردن میان مردم و دفاع از حقوق برخی در مقابل برخی دیگر ندارند. از این رو هرگاه بر ملتی غالب آیند، یگانه هدفشان از کشورداری این است که از راه ربودن اموال مردم منتفع شوند و به جز این منظور، دیگر امور را مانند قانون‌گذاری و امر و نهی در میان مردم فرو می‌گذارند. و چه بسا که به علت آزمندی به فزونی خراجها و به دست آوردن منافع فراوان‌تر، کيفرهای مالی هم برای تباهاکاری‌ها تعیین می‌کنند؛ ولی پیداست که این‌گونه مقررات را نمی‌توان نیروی فرمانروا نامید، بلکه اغلب بر حسب مقاصدی که محرک باج‌دهندگان است، مایه مفاسد هم می‌شود؛ چه، مردم مبلغی را که به منظور پرداخت خراج می‌دهند، در برابر مقاصد تجاوز و نابکاری کوچک می‌شمرند و بدین سبب تباهاکاری‌ها و مفاسد رو به فزونی می‌رود و عمران به ویرانی می‌گراید و چنین ملتی در وضعی به سر می‌برد که گویی در حال هرج و مرج و بی‌سروسامانی است و هر کس به دیگری می‌تواند دست‌درازی کند.

پیداست که عمران چنین قومی بهبود نمی‌یابد و وضع بی‌سروسامانی به سرعت آن کشور را به ویرانی می‌کشد. بدین سبب سرشت عرب به کلی از سیاست کشورداری دور است و هنگامی بدین امر نزدیک می‌شوند که طبایع ایشان دگرگونه شود و نیروی فرمانروای ایشان به آیین دینی مبدل گردد، آن وقت این خویها از آنان زدوده می‌شود و از درون خویش بر خود حاکمی (وجدان دینی) قرار می‌دهند که آنان را به جلوگیری از تجاوز افراد نسبت به یکدیگر وامی‌دارد و می‌توان این تغییر احوال را هنگام دولت ایشان در ملت اسلام در نظر گرفت که چون دین امر سیاست را برای ایشان به وسیله شریعت استوار ساخت و احکام آن مصالح عمران را در ظاهر و باطن مراعات می‌کرد و خلفای ایشان پی‌درپی بر مسند خلافت نشستند، در این هنگام کشور ایشان عظمت یافت و سلطنت آنان نیرو گرفت. رستم هنگامی که می‌دید مسلمانان برای نماز اجتماع می‌کنند، می‌گفت: «عمر جگر مرا خون می‌کند که به سگها آیین می‌آموزد!»^{۱۷}

● ابن خلدون: اگر از آغاز خلقت به کشورهای بنگریم که تازیان آنها را با جهانگشایی و زور متصرف شده‌اند، خواهیم دید چگونه عمران و تمدن از آن ممالک رخت بر بسته و سرزمینهای آباد و مسکون آنها ویران و خالی از جمعیت شده است؛ چنان‌که گویی آن ممالک به کلی دگرگون گردیده است؛ از آن جمله یمن مرکز سکونت تازیان به کلی ویرانه است و به جز در یکی دو ناحیه‌اش، اثری از عمران باقی نمانده است. همچنین کلیه عمران و تمدن عراق را که ایرانیان به وجود آورده بودند، تازیان از میان برده‌اند و به ناحیه بایری مبدل شده است و شام نیز تا این روزگار به همین سرنوشت گرفتار است.

تمدن عراق را که ایرانیان به وجود آورده بودند، تازیان از میان برده‌اند و به ناحیه بایری مبدل شده است و شام نیز تا این روزگار به همین سرنوشت گرفتار است. و آغاز قرن پنجم که قبایل بنی‌هلال و بنی‌سلیم به سوی افریقه و مغرب شتافتند و مدت ۳۵۰ سال در آن نواحی سکونت گزیدند و به زندگی خود ادامه دادند، سرتاسر آن کشورها بی‌رونق و ویران شده است، در صورتی که پیش از مهاجرت آنان، کلیه سرزمینهای میان سودان و دریای روم آبادان بود؛ چنان‌که آثار عمران و تمدن پیشین آنان مانند نشانه‌های میان جاده‌ها و نمونه‌های باقی‌مانده ابنیه ویران شده و دیگر علائم و آثار قریه‌ها و دهکده‌ها گواه بر عمران و تمدن آن نواحی است.

همچنین تازیان نسبت به همه ملتها از کشورداری دورترند؛ چه، ایشان بیش از همه ملتها به بادیه‌نشینی متصف‌اند و در دورترین دشتهای خشک رفت‌وآمد می‌کنند و بی‌نیازترین اقوام از نیازمندیهای جلگه‌نشین‌ها (مانند غلات و حبوب) هستند؛ زیرا به تنگدستی و خشونت زندگی خو گرفته‌اند و در نتیجه از اقوام دیگر بی‌نیازند. به همین سبب فرمانروایی در میان ایشان و رام کردن آنان به وسیله گروهی از خود ایشان بسیار دشوار است؛ چه، آنان بدین روش انس گرفته و بر حالت توحش باقی هستند و رئیس آنها اغلب به زیردستان خویش نیازمند است تا از عصیبت ایشان در امر دفاع استفاده کند و از این رو ناگزیر باید بر وفق دلخواه ایشان با آنان مدارا کند و از راه زور با آنان رفتار نکند تا مبادا به وضع عصیبت او خللی راه یابد؛ چه، اگر این امر مختل

نعمت و چگونگی ساختن آنها را برای عربها بر عهده گرفتند و در آنها تفنن به کار بردند. گذشته از این، دست دادن فراخی معیشت و تنوع‌خواهی نیز بدین‌منظور کمک شایانی کرد؛ چنان‌که در این باره به سر حد نهایی آن رسیدند و در احوال و آداب و نیکوتر کردن خوراکیها و آشامیدنیها و پوشیدنیها و ساختمانها و سلاحها و گسترده‌ترینها و ظروف و دیگر اثاث و ابزار خانه به مرحله شهرنشینی و ناز و نعمت و تجمل‌خواهی تطور یافتند. و احوال ایشان در مواقع مباهات کردن بر یکدیگر و مهمانیها و شبهای عروسی نیز بر همین شیوه بود، بلکه در این امور از ورای غایت هم درگذشتند.

و باید دید مسعودی و طبری و دیگر مورخان درباره زناشویی مأمون با پوران - دختر حسن بن سهل - چه حکایتی آورده‌اند و هنگامی که مأمون برای خواستگاری به خانه حسن شتافت و بر کشتیها نشست، حسن بن سهل چه ثروتی به همراهان و ملازمان مأمون بخشید! و آنچه در عقد او خرج کرد و هم آنچه مأمون بعنوان کابین داد و در عروسی خرج کرد، به حدی است که مایه شگفتی می‌شود... و این اوضاع پس از دورانی بود که همه آنان در نخستین مرحله بادیه‌نشینی (دولت) به سر می‌بردند و به علت فقدان وسایل و نبودن صنعتگرانی که آنها را درحالت تنگی معیشت و سادگی بسازند، از فراهم آوردن چنان جشنهایی عاجز بودند...

صحابه‌کشورداری و کیفیات آن را فرو می‌گذاشتند و عادات و رسوم آن‌را از یاد می‌بردند، از بیم آنکه مبدا به باطل اشتباه شود و خلافت عبارت از واداشتن عموم مردم به احکام شرع است و نامی از پادشاهان در میان نبود؛ زیرا این امر در مضان باطل بود و در آن روزگار کشورداری از شیوه‌های کافران و دشمنان دین به‌شمار می‌رفت. ابوبکر بدین وظیفه همت گماشت و با مردان

● **ابن‌خلدون:** هنگامی که عربها به پیروزی و فتح نایل آمدند و ایران و روم را به چنگ آوردند، خود ایشان در آن روزگار از شهرنشینی چندان بهره‌ای نداشتند؛ چنان‌که گویند برای عربها گرده‌های نان نازک شفافی آوردند و آنها گمان می‌کردند این گرده‌ها نامه‌هایی است! و در گنجینه‌های خسرو (کسری) به کافور دست یافتند و آنها را در خمیر نان به جای نمک به کار بردند! و نمونه این‌گونه حکایات فراوان است.

آنگاه پس از گذشتن روزگاری از دوران فرمانروایی عرب، گروهی از قبایل آنان که آداب دین را فروگذاشتند، از مشاغل و امور دولت هم جدا شدند و در نتیجه سیاست را هم از یاد بردند و به همان دشتهای خشک و وضع بادیه‌نشینی بازگشتند و روش عصبیتی را که خداوندان دولت ایشان داشتند، از یاد بردند و از اصول فرمانبری و دادگستری که در میان آنان رواج یافته بود، دور شدند و باز به همان توحشی که پیش از اسلام داشتند، بازگشتند و از نام پادشاهی برای آنان چیزی به یاد نمانده بود، جز اینکه می‌پنداشتند آنان از قوم و طایفه خلفا هستند. و چون امر خلافت از میان رفت و نشانه‌های آن محو گردید، فرمانروایی به‌کلی از تازیان گرفته شد و ملت‌های غیر عرب که در زیر فرمان ایشان بودند، بر آنان غلبه یافتند و تازیان در همان دشتهای و صحراها اقامت گزیدند و به بادیه‌نشینی بازگشتند. نه کشور و پادشاهی را می‌شناختند و نه از سیاست آن آگاه بودند، بلکه بسیاری از آنان نمی‌دانستند که در روزگار گذشته ایشان دارای سلطنت بودند! در صورتی که در دوران گذشته کشورداری و سلطنتی که نیاکان این قوم داشتند، در هیچ‌یک از ملت‌ها نبود؛ چنان‌که روش دولتهای عاد و ثمود و عمالقه و حمیر و تباعه و بنی‌امیه و بنی‌عباس گواه بر این ادعا می‌باشد؛ ولی همین‌که دین را فراموش کردند، از سیاست نیز دور شدند و به اصل خود که بادیه‌نشینی است، بازگشتند. گاهی هم به‌ندرت برای آنان غلبه بر برخی از دولتهای ضعیف حاصل می‌شود؛ چنان‌که هم‌اکنون در مغرب وضع بر این منوال است، لیکن مال و هدف دولت ایشان به جز ویران ساختن اجتماع و عمرانی که بر آن استیلا می‌یابند، چیز دیگری نیست.

هنگامی که عربها به پیروزی و فتح نایل آمدند و ایران و روم را به چنگ آوردند، خود ایشان در آن روزگار از شهرنشینی چندان بهره‌ای نداشتند؛ چنان‌که گویند برای عربها گرده‌های نان نازک شفافی آوردند و آنها گمان می‌کردند این گرده‌ها نامه‌هایی است! و در گنجینه‌های خسرو (کسری) به کافور دست یافتند و آنها را در خمیر نان به جای نمک به کار بردند! و نمونه این‌گونه حکایات فراوان است؛ لیکن پس از آنکه اهالی کشورها و دولتهای قدیم را در قید فرمانبری آوردند و آنان را در پیشه‌ها و نیازمندیهای امور خانه‌داری خویش به کار گماشتند و در این‌گونه کارها استادان چیره‌دست و کارآزموده را برگزیدند، آنان به کار بردن وسایل ناز و

کژدمها و سرگین‌گردان می‌خوردند و به خوردن علهمز افتخار می‌کردند و آن پشم شتر است که آن را روی سنگ با خون درمی‌آمیزند و می‌پزند.

وضع قریش نیز در خوراک و مسکن نزدیک به شیوه زندگی مضر بود تا اینکه عصبیت عرب در زیر لوای دین متحد گردید؛ از این رو به سوی کشورهای ایران و روم لشکر کشیدند و سلطنت را به زور بازستند و به امور دنیای خود اقدام کردند. در نتیجه دریای پهناوری از رفاه و توانگری به دست آوردند، به حدی که سهم یک تن سواره از غنائم در برخی از غزوات، ۳۰ هزار دینار یا قریب بدان شده بود و بدین سبب بر ثروتی استیلا یافتند که حد و حصر نداشت؛ ولی ایشان با همه اینها همچنان بر همان زندگی خشونت‌بار بودند، چنان‌که عمر جامه خود را از پوست حیوانات وصله می‌کرد و علی^(ع) می‌گفت: «ای زرد و سپید (زر و سیم) دیگری را بفریبید». و ابوموسی از خوردن مرغ پرهیز می‌کرد؛ زیرا خوردن گوشت مرغ در میان عرب به سبب کمیابی آن مرسوم نبود و انواع غربال و پرویزن به کلی در میان عرب یافت نمی‌شد؛ از این رو که آرد گندم را با سبوس می‌خوردند؛ ولی در عین حال از لحاظ ثروتی که به دست آورده بودند، توانگرترین افراد جهان به‌شمار می‌رفتند.

مسعودی گوید: در روزگار عثمان، صحابه املاک و اموال فراوانی به دست آوردند؛ چنان‌که روزی که خود عثمان کشته شد، در نزد خزانه‌دارش ۱۵۰ هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود. و بهای املاک او در وادی القری و حنین و دیگر نواحی، ۲۰۰ هزار دینار بود و شتران و اسبان بسیاری داشت و یک هشتم یکی از متروکات زیر پس از مرگ او، ۵۰ هزار دینار بود و او پس از مرگ، هزار اسب و هزار کنیز به جای گذاشت. و محصول طلحه از عراق در هر روز هزار دینار و از ناحیه شراه بیش از این مبلغ بود و در اسطبل عبدالرحمن بن عوف هزار اسب و هزار شتر بود و او ده هزار گوسفند داشت و ربع ماترک او پس از مرگش، بالغ بر ۸۴ هزار دینار بود و زید بن ثابت از شمش زر و سیم مقداری به جای گذاشت که آنها را با تبر می‌شکستند. و این علاوه بر اموال و املاکی بود که بهای آن به ۱۰۰ هزار دینار می‌رسید و زبیر خانه‌ای در بصره و خانه‌های دیگری در مصر و کوفه و اسکندریه برای خود بنیان نهاده بود و همچنین طلحه خانه‌ای در کوفه بنا کرد و خانه دیگری در مدینه بنیان نهاد و آن را از گچ و آجر و چوب ساج ساخت. و سعد بن ابی وقاص خانه‌ای برای خود در عقیق

به پیکار برخاست تا آنکه تمام عربان در گرد اسلام متحد شدند. آنگاه با عمر پیمان بست و او نیز راه و روش وی را پیروی کرد و با ملت‌های دیگر به نبرد برخاست و بر ایشان غلبه یافت و برای قوم عرب مباح کرد تا آنچه را در تصرف ملت‌های دیگر از امور دنیا و پادشاهی می‌یابند، از آنان بازستانند و تازیان غلبه یافتند و کشورداری را از آنان بازستند. آنگاه خلافت به عثمان رسید و سپس علی رضی الله عنه خلافت یافت و همه آنان از پادشاهی دوری می‌جستند و از شیوه‌های آن پرهیز می‌کردند و به سبب تازگی و سادگی اسلام و بادیه‌نشینی عرب، این خوی در آنان استوار شده بود.

از این رو بیش از تمام ملت‌ها از امور دنیوی و ناز و نعمت آن دور بودند؛ خواه از نظر دینشان که ایشان را به پرهیز از نعمت‌های دنیوی دعوت می‌کرد و خواه از لحاظ بادیه‌نشینی و مساکن‌شان و وضع سر بردن با خشونت و دشواری و تنگی معیشت و خوگرستن بدن؛ چنان‌که قبیله مضر بیش از تمام اقوام جهان در مضیقه غذایی و سختی معیشت بودند؛ چه، آنان در حجاز می‌زیستند که سرزمینی تهی از کشتزارها و وسایل دامپروری است و از نواحی آباد و مزروعی و غلات و حبوب و دیگر محصولات آن سرزمین‌ها به سبب دوری مسکن و جایگاه محروم بودند. و گذشته از این مواد و محصولات این‌گونه نواحی به قبایلی اختصاص داشت که نواحی مزبور را در دست داشتند، مانند ربیع و قبایل یمن؛ از این رو هیچ‌گاه به نعمت‌ها و فراوانی آن سرزمین‌های آباد دست‌درازی نمی‌کردند. و اغلب انواع

● درباره پندار و کردار اعراب دوران جاهلی باید گفت که صفات نیکویشان به شجاعت، زبان‌آوری و میهمان‌نوازی محدود می‌شد و دیگر هر چه بود، کفر بود و شرک و خونریزی، سنگدلی، نابخردی، قوم‌گرایی، غارتگری، شهوت‌رانی، فخرفروشی، رباخواری، ریاکاری، زناکاری، قماربازی، ستمگری، خرافاتی‌بودن، خودنمایی، تندخویی، دورویی، بی‌سوادی، بی‌دانشی و... که قرآن کریم همه آنها را در تعبیر «جاهلیت» خلاصه کرده است؛ صفتی که چون در برابر «اسلام» قرار می‌گیرد، تنها به بی‌دانشی خلاصه نمی‌شود، بلکه بیشتر مفهوم سرکشی، طغیان و تجاوز را به ذهن متبادر می‌کند.

● از مجموع اشعار دوره جاهلی شاید اغراق نباشد که بگوییم صد جمله اخلاقی به دست نمی‌آید. هرچه هست، جنگجویی است و فخرفروشی و توصیف اسب و شمشیر و حسرت رفتن معشوق و خاکستر به جا مانده قافله‌اش و... این مجموعه فرهنگی و آن خلق و خوی ناخوشایند هنگامی که با معارف عصر اسلامی سنجدیده شود، تحول شگرف جامعه عربی را نمودار می‌سازد که به برکت قرآن و مجاهدت پیامبر بزرگوار^(ص) انجام شد و کافی است آثار این دو دوره عربی را با آثار دو دوره پیش و پس از اسلام در ایران مقایسه کنیم و دریابیم که چرا در قرآن کریم و فرمایش پیامبر^(ص) و اهل بیتش، آن‌گونه ملاحظت‌آمیز از ایران و ایرانیان یاد شده است.

خاکستر به جا مانده قافله‌اش و... این مجموعه فرهنگی و آن خلق و خوی ناخوشایند هنگامی که با معارف عصر اسلامی سنجدیده شود، تحول شگرف جامعه عربی را نمودار می‌سازد که به برکت قرآن و مجاهدت پیامبر بزرگوار^(ص) انجام شد و کافی است آثار این دو دوره عربی را با آثار دو دوره پیش و پس از اسلام در ایران مقایسه کنیم و دریابیم که چرا در قرآن کریم و فرمایش پیامبر^(ص) و اهل بیتش آن‌گونه ملاحظت‌آمیز از ایران و ایرانیان یاد شده است و چرا ایرانیان آن‌گونه با ذوق و شوق و کمال اخلاص به خدمت اسلام درآمدند و ایثارها کردند و هر نوع سختی را به جان خریدند.

ایران به تن فرسوده و رنجور حکیم سالخورده‌ای می‌مانست و اسلام روح شاداب پر توانی بود که بر او دمید و خون تازه‌ای در رگهایش جاری ساخت. همان باران پاکی که زمین پژمرده را تری و تازگی بخشید و هزاران هزار گل و گیاه و درخت را رویانید و به بار نشانید. بی‌اعتنا به تفاوت‌های فاقد ارزش قومی، فاصله ایرانیان و تازیان، فاصله تمدنی بود و به‌همین جهت طبیعی است که شیوه و سطح و میزان برخورداری‌شان از اسلام متفاوت باشد. در مثل به این می‌ماند که مثنوی یا دیوان حافظ به دو گروه عرضه شود: جمعی فرهیخته و اهل دل، و جمعی نوسواد و تازه‌آموز. کدام یک بهره‌مندتر خواهند بود؟ وفور و درخشش دانشوران ایرانی در شاخه‌های گوناگون علم و دین، نشانه همین امر است و شاید یک دلیل گرایش ایرانیان به اهل بیت^(ع) نیز همین آمادگی

بنا کرد که سقفی بلند داشت و فضای پهناوری بدان اختصاص داد و بر فراز دیوارهای آن کنگره‌ها بساخت. این بود پایان سخن مسعودی. پس چنان که دیدیم، اموال و ثروتی که قوم عرب به‌دست آورده بودند، بر این منوال بود و آنها را در این شیوه از لحاظ دینی نمی‌توان سرزنش کرد؛ زیرا ثروت ایشان اموال حلالی بود که آنها را به‌عنوان غنیمت و فیء به‌دست آورده بودند و در مصرف کردن این ثروتها راه اسراف نمی‌پیمودند، بلکه در آداب و رسوم زندگی خویش اقتصاد و میانه‌روی را مراعات می‌کردند. از این‌رو داشتن ثروت فراوان برای ایشان مورد نکوهش و بدگویی نبود و اگر بسیاری کسب ثروت دنیا مذموم باشد، از آن سبب است که دارندۀ آن به اسراف گراید و از حد اعتدال و میانه‌روی خارج شود، ولی در صورتی که توانگران میانه‌روی را پیشه گیرند و ثروت خویش را در راه حق و امور خیر خرج کنند، آن وقت افزایش ثروت و توانگری، ایشان را در شیوه‌های نیکوکاری و حق و اکتساب مراتب آن جهان باری خواهد کرد. و چون حالت بادیه‌نشینی و سادگی آن قوم رفته‌رفته پایان یافت و طبیعت کشورداری که از مقتضیات عصیت است، فراز آمد و قهر و غلبه یافتند، کشورداری ایشان هم در حکم رفاه و آسایش مالی و افزایش ثروت قرار گرفت؛ یعنی این غلبه و جهانگشایی را در راه باطل به‌کار نبردند. (ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۹۳-۲۸۵)

برآیند

آنچه در این بخش آمد، خلاصه‌ای است بسیار فشرده از پندار و کردار اعراب عصر جاهلی که صفات نیکویشان به شجاعت، زبان‌آوری و میهمان‌نوازی محدود می‌شد و دیگر هر چه بود، کفر بود و شرک و خونریزی، سنگدلی، نابخردی، قوم‌گرایی، غارتگری، شهوت‌رانی، فخرفروشی، رباخواری، ریاکاری، زناکاری، قماربازی، ستمگری، خرافاتی‌بودن، خودنمایی، تندخویی، دورویی، بی‌سوادی، بی‌دانشی و... که قرآن کریم همه آنها را در تعبیر «جاهلیت» خلاصه کرده است؛ صفتی که چون در برابر «اسلام» قرار می‌گیرد، تنها به بی‌دانشی خلاصه نمی‌شود، بلکه بیشتر مفهوم سرکشی، طغیان و تجاوز را به ذهن متبادر می‌کند. از مجموع اشعار دوره جاهلی نیز شاید اغراق نباشد که بگوییم صد جمله اخلاقی به‌دست نمی‌آید. هرچه هست، جنگجویی است و فخرفروشی و توصیف اسب و شمشیر و حسرت رفتن معشوق و

[آمدند و] رفتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند...» (آل عمران، ۱۴۴) در همین راستا متون روایی به نکته مهمی پرداخته‌اند که به «تعرب بعد الهجره» معروف است و ظاهراً به معنی «بادیه‌نشینی پس از هجرت و شهرنشینی» است؛ اما باطناً به معنی بازگشت و رویگردانی از آداب و سنن اسلامی به آداب و سنن جاهلیت و انتقال فکر از محور ایمان به محور کفر است. (تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۹۸) این است که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده: «لَا تَعْرَبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ: بعد از هجرت دیگر تعرب نیست و نباید باشد» (درالمنثور، ج ۱، ص ۲۸۸، ترجمه الحیاه) و چنین رفتاری از بزرگترین گناهان و در ردیف شرک و قتل شمرده شده است: «اکبرُ الكبائر سبع: الاشراک بالله و قتل النفس و... التعرب بعد الهجره» (جامع‌البیان، ج ۵، ص ۲۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۴۴) و مقصود این است که چون کسی از بادیه هجرت کرد و به شهر آمد و جزء جامعه اسلامی شد و به اعتقادات اسلامی گروید و به آداب دینی عمل کرد، دیگر نباید «تعرب» کند؛ یعنی به خوی و آداب اعراب بازگردد و به میان آنان رود و از اسلام و مسلمانی دور افتد. آنچه از تعرب نکوهیده است، خود سکونت در بادیه نیست، بلکه فرو گذاشتن عقاید و تربیت اسلامی و بازگشت به حالت و عادت بادیه‌نشینی و بیابان‌سرای است. (ترجمه الحیاه، ج ۱، ص ۴۲۸) این است که امام صادق (ع) می‌فرماید: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَانَّهُ مِنْ لَمْ يَتَّقَهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ اِعْرَابِي: در دین ژرف‌اندیشی کنید (و آن را خوب یاد بگیرید)؛ زیرا هر کس از شما در دین تفقه نکند (و به‌درستی از آن آگاه نشود)، اعرابی است.» (الکافی، ج ۱، ص ۳۱) و «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا اِعْرَابًا: در دین ژرف‌اندیشی کنید و بیابان‌نشین مباشید!» (تحف‌العقول، ص ۵۱۳) چنان‌که امام علی (ع) در نهج‌البلاغه سرزنش‌کنان به گروهی از مخاطبانش می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ اِعْرَابًا: بدانید که شما پس از هجرت [و آموختن شریعت]، اعرابی شدید (و به خوی بادیه‌نشینی بازگشتید).» (خطبه قاصعه، ترجمه شهیدی)

درخصوص چنان محیط جاهل‌زا و دین‌زدایی که در زمان پیامبر (ص) کافر جاحد و منافق معاند می‌پروراند و در زمان امام علی (ع) خوارج و آشوبگر، قرآن می‌فرماید: «الاعرابُ اشدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً وَ اَجْدَرُ اَلَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ عَلَي رَسُوْلِهِ وَ اَللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: بادیه‌نشینان عرب، در

● درباره محیط جاهل‌زا و دین‌زدایی که در زمان پیامبر (ص) کافر جاحد و منافق معاند می‌پروراند و در زمان امام علی (ع) خوارج و آشوبگر، قرآن می‌فرماید: «الاعرابُ اشدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً وَ اَجْدَرُ اَلَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ عَلَي رَسُوْلِهِ: بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق از دیگران سخت‌ترند، و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند، سزاوارترند.»

روحی برای پذیرش معانی بلند و مفاهیم برینی باشد که چه بسا به گوش هوش عمده تازیان نمی‌آمد و درک آن زمینه‌ای معرفتی می‌خواست که فرد را از لایه‌های رویی دین به ژرفای آن ببرد. با درنظر گرفتن سیر تاریخ اسلام در ایران، می‌توان گفت که عموم ایرانیان تدریجاً به تشیع می‌گراییدند و اگر صفویه شتابزدگی به خرج نمی‌داد، جریان نیرومند تصوف و تسنن دوازده‌امامی نهایتاً به تشیع می‌انجامید که متأسفانه با رفتارهای هیجانی این سلسله، خدشه‌ای در این سیر طبیعی پدید آمد و یک نتیجه‌اش پدیداری مرزهای عقیدتی در ایران‌زمین بود که به‌صورت مرزهای سیاسی جلوه‌گر شد^{۱۸} و بخشهای وسیعی از خراسان بزرگ و نیمروز را از پیکر مام میهن جدا کرد.

نکته: پیشگویی و هشدار

همچنان می‌توان در این باب گفت‌آورد و سخن را به درازا کشاند؛ اما به گفته حکیم توس: از این در سخن چند رانم همی؟! / چو دریا کرانه ندانم همی! اما نکته شایان توجه در اینجا، پیشگویی و هشدار خداوند درخصوص برگشتن از دین و رو کردن گروهی از مسلمانان به جاهلیت است (آل عمران، ۱۴۴) که هرچند لحن آیه شریفه بر سیاق بازداشتن است، اما می‌رساند که برخی در همان حیات مبارک پیامبر (ص) از ایشان روی گرداندند و به گذشته شرک‌آمیزشان برگشتند یا رسوبات اعتقادی پیشین را نمایان ساختند؛ چنان‌که برخی نیز پس از رحلت آن بزرگوار آشکارا مرتد شدند که زیر عنوان ماجرای «اهل رده» در تاریخ آمده است. در موضوع نخست، خداوند می‌فرماید: «وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلَي اَعقابِكُمْ؟ وَ مِنْ يَنْقَلِبْ عَلَي عَقْبِيهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً...: محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او [هم] پیامبرانی

خاکساری بر سر نهید، و گردنفرازی را زیر پای خود بیفکنید و رشته تکبر را از گردنتان درآورید و فروتنی را همچون مرزی میان خود و دشمنانتان شیطان قرار دهید....

زنهار، زنهار! بپرهیزید از تکبر از روی حمیت و نازیدن به سبک جاهلیت! که آن زادگاه کینه است و جایگاه وسوسه شیطان که بدان ملت‌های گذشته و مردمان اعصار پیشین را فریفت... هان! بترسید، بترسید از پیروی رؤسا و بزرگانان که به تبارشان نازیدند و خود را برتر از نسبشان دیدند... آنها پایه و اساس عصبیت هستند، و ستون و ارکان فتنه، و شمشیر تفاخر و نازش جاهلیت... از آثاری که تکبر در دلها می‌گذارد، به خدا پناه ببرید؛ همان‌گونه که از بلاهای روزگار بدو پناه می‌برید.... نگریستم و هیچ یک از جهانیان را نیافتم که درباره چیزی تعصب به خرج دهد، مگر اینکه علتی داشته که حقیقت را بر جاهلان مشتبه ساخته و یا در اندیشه بی‌خردان نفوذ نموده، جز شما که درباره چیزی تعصب می‌ورزید که نه سببی دارد و نه علتی!

از زندگی فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب^(ع) عبرت بگیرید... زمانی که کسراها و قیصرها بر آنان حکومت می‌کردند و آنها را از سرزمین‌های آباد... دور کردند و به صحراهای کم گیاه و بی‌آب و علف... تبعید کردند... سرزمین زندگی‌شان خشک‌ترین بیابانها بود، نه دعوت حقی وجود داشت و نه سایه محبتی....

در بلایی سخت و جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به‌گور می‌کردند، بتها را می‌پرستیدند، و قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگریهای پیاپی در میانشان رواج یافته بود. [اما با بعثت پیامبر^(ص)] در میان

● کسانی که از تاریخ اسلامی آگاهی دارند، نیک می‌دانند که اعراب جاهلی بی‌گمان هیچ نقشی در ساختن و برپایی تمدن اسلامی نداشته‌اند و اگر ایران بزرگ (یا ایران تاریخی، دربرگیرنده ایران امروز، میان‌رودان یا عراق کنونی که دل ایرانشهر نامیده می‌شد، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، جمهوری آذربایجان و...)، شام و بخشهایی از قلمرو خاوری روم و تا اندازه کمتری مصر و اندلس را از تمدن اسلامی حذف کنیم، چیزی از آن نمی‌ماند، مگر خود قرآن و حدیث که در آنها اینهمه در نکوهش تازیان سخن گفته شده است.

کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر، و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند، سزاوارترند.» (توبه، ۹۷) به این ترتیب اعراب در عصر جاهلی به آن صفات متصف بودند که شرحش گذشت (از سنگدلی، زمختی، بی‌تربیتی گرفته تا تعصب و حمیت بی‌حد و مرز، فخرفروشی، تکبر، غارتگری، نافرمانی، تجاوز و تبهکاری، هرج‌ومرج و...) و در عصر اسلامی نیز چنانچه مصداق «تعرب بعد الهجرة» قرار می‌گرفتند، در معرض همان صفات بودند، به اضافه اینکه نوعی ارتداد نیز در پرونده‌شان بود و در هر صورت اینان به همین جهات و به تصریح قرآن کریم، از هر گروه دیگری به نفهمیدن و ندانستن حدود الهی و معارف اصلی و احکام فرعی از قبیل واجبات و مستحبات و حلال و حرامها سزاوارترند. (ر.ک: ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۵۰۲)

اینجا سخن از قابلیت فردی - گروهی و عوارض محیطی و آثار فرهنگی و تربیتی آن است. چنین محیطی بنا به مقتضیات جغرافیایی‌اش به تدریج زمینه دوری از فرهنگ و آداب دینی و اخلاق مدنی و تربیت انسانی را حتی در شهریان بیابانی شده فراهم می‌کند تا چه رسد به صحرائشبنانی که چند صباحی بعد از چشیدن طعم مدنیت، به بیابان بازگشته‌اند و یا اصلاً از آن محیط بیرون نیامده‌اند. متون تاریخی گواهی می‌دهد که کوتاه زمانی پس از انتقال مرکز دولت اسلامی از مدینه به دمشق و سپس بغداد، چگونه بسیاری از ایشان به همان خوی پیشین و جاهلیت نخستین بازگشتند و این است هشدار دیگر خداوند که از بروز چنین وضعی پرهیز داده بود و به فریقه «جاهلیة الاولی: جاهلیت پیشین» (احزاب، ۳۳)، از «جاهلیت پسین» برحذر داشته بود؛ اما متأسفانه تاریخ اسلام به‌گونه‌ای رقم خورد که آنچه نباید بشود، شد؛ چنان‌که امام علی^(ع) اسلام آن دوره را به «پوستین وارونه» تشبیه می‌فرماید و در خطبه بسیار مهم «قاصعه» در نهج‌البلاغه، ضمن بیان ریشه‌های جاهلیت، مردم را از بازگشت به آن پرهیز می‌دهد؛ اما بنا به دلایلی دیگر کار از کار گذشته بود و مردم در ورطه‌ای افتاده بودند که بعدها فروتر هم رفتند و گلابیه حضرت و سرزنش کردن مردم نیز از همین جهت بود. در اینجا بنا به اهمیت منحصر به فرد این خطبه، ترجمه فشرده‌ای بسیار کوتاه از آن را می‌آوریم:

«آتش عصبیت و کینه‌های جاهلی را که در دل نهان دارید، خاموش کنید؛ زیرا این حمیت در مسلمان از وسوسه‌ها و نازیدن‌ها و دمیدنهای شیطان است. تاج

به تصریح قرآن و حدیث (یعنی خداوند، پیامبر و اهل بیت)، اعراب نه سخنگوی اسلام‌اند و نه به‌درستی قادر به فهم حدود و ثغور آن هستند و شاید از همین‌روی بود که مفسر و مورخ بلندپایه‌ای چون جریر طبری، مهمترین فقیه آن سرزمین یعنی امام احمد بن حنبل را در طبقه‌بندی خود از فقها، اصلاً ذکر نمی‌کند و او را محدث به‌شمار می‌آورد و به‌همین جهت مورد هجوم قرار می‌گیرد. وقتی که احمد این باشد، قیاس باید کرد که محمد بن عبدالوهاب چه جایگاهی در فقاہت و اسلام‌شناسی دارد که حتی برادرش او را نقد می‌کند و جز به شمشیر خونریز خاندان سعودی و احتمالاً راهنمایی فرقه‌سازان انگلیسی، کارش و مکتب و مذهبش قوام نمی‌گیرد.

شگفتا مرامی که رنگ و بوی بادیه‌نشینی از آن می‌بارد و همساز طبع تندخویان صحراگرد است، امروزه به مدد دلارهای نفتی و همراهی با سیاستهای استکبار جهانی نه تنها می‌خواهد نقش سخنگوی اسلام را عهده‌دار شود، بلکه بر آن است ریاست جهان تسنن را به دست بگیرد و تا می‌تواند، بکشد و ویران کند و سلفی و داعش و القاعده و تروریست و انتحاری پرورد و در عمل، جهان را از اسلام و مسلمانی برماند. به این ترتیب هم مصر و الازهر را که مرکز فکری و سنتی اهل سنت است، کنار می‌زند و هم ریاست جهان عرب را به دست می‌گیرد و هم سنی عرفان‌گرا و شیعه اعتدالی را از صحنه به در می‌کند. به‌همین روی در این مسیر، بیش از هر چیز به دشمنی با ایران (به‌عنوان رهبر معنوی شیعیان) نیاز دارد و چه بسا می‌خواست کشتار حاجیان ایرانی در منا را زمینه‌ساز یک درگیری رویاروی قرار دهد که کامیاب نشد و در عوض، رفتار هیجانی یا از پیش طراحی شده چند نابخرد، بهانه لازم را به دستش داد تا اگر نه اجماعی جهانی علیه ایران، دست‌کم اجماعی عربی ترتیب دهد و آن مرعوبان طمعکار مرتجع نیز بار دیگر تعصب جاهلی خود را نشان دادند و همچون جنگ تحمیلی هشت ساله، بی‌آنکه جانب عدل و انصاف و جوانمردی را بدارند، علیه ایران همدست شدند. سزاست پایان‌بخش این نوشتار چند حدیث از پیامبر اکرم (ص) باشد به نقل از مسند احمد بن حنبل در خصوص کسانی که بی‌شبهات به حضرات نیستند:

– سیخرج فی آخرالزمان قوم احداث الاسنان، سفهاء الاحلام، یقولون من خیر قول البریه، یقرأون القرآن لا یجاوز حناجرهم، یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الریمه. فاذا لقیتموهم، فاقتلوهم؛ فان فی قتلهم اجرا لمن قتلهم

نعمت‌ها غرق گشتند و... زمامدار جهان شدند... آگاه باشید که شما هم اکنون دست از رشته اطاعت کشیده‌اید، و با زنده‌کردن ارزشهای جاهلیت، دژ محکم الهی را در هم شکسته‌اید... بدانید که پس از هجرت، دوباره چونان اعراب بادیه‌نشین شده‌اید و پس از وحدت و برادری، به احزاب گوناگون تبدیل گشته‌اید. از اسلام تنها نامش را و از ایمان جز نشانش را نمی‌شناسید!... آگاه باشید شما رشته پیوند با اسلام را قطع، و اجرای حدود الهی را تعطیل کرده‌اید و احکام اسلام را به فراموشی سپرده‌اید! (نهج‌البلاغه، ترجمه مرحوم دشتی، صص ۳۹۷-۳۸۳)

نتیجه چنین ارتجاع و بازگشتی، مسخ ارزشهای الهی و فضایل جامعه نبوی است و جایگزین شدن ردایل جاهلی: استواری باطل، نمایش نادانی، بی‌رونی حق، رواج قانون‌شکنی، دین‌گریزی عمومی، گسترش دروغ‌پردازی، فروریزی پایه‌های اخلاقی، افزایش فرومایگان، کمیابی نیکان، ددمنشی مردم، درنده‌خویی حاکمان، خوردن حق تهیدستان، نابودی مستمندان، رخت بر بستن راستی، فراوانی نفاق، افتخار به گناه و چنان می‌شود که از پاکدامنی به شگفت می‌آیند و در یک کلام اسلام را همچون پوستینی واژگونه می‌پوشند: (و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا!) (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸)

سخن پایانی

در این نوشتار که ناگزیر چنین دراز شد، هم نمونه‌هایی از رفتار و کردار و باورهای اعراب جاهلی را دیدیم، هم با واکنش آنان به موضوع بعثت و شخص پیامبر اکرم (ص) آشنا شدیم و هم دانستیم چه ارج و ارزشی در نزد اولیای دین دارند، هم اخبار بازگشت گسترده آنان به دوران جاهلی را خواندیم و هم از ناشایستگی‌شان در فهم دین باخبر شدیم. کسانی که از تاریخ تمدن اسلامی آگاهی دارند، نیک می‌دانند که مردمان آن دیار بی‌تردید هیچ نقشی در شکل‌گیری و برپایی تمدن اسلامی نداشته‌اند و اگر ایران بزرگ (یا ایران تاریخی، شامل ایران امروز، میان‌رودان یا عراق کنونی که دل ایران‌شهر نامیده می‌شد، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، جمهوری آذربایجان و...)، شام و بخشهایی از قلمرو شرقی روم و تا حدود کمتری مصر و اندلس را از تمدن اسلامی حذف کنیم، چیزی از آن نمی‌ماند، مگر خود قرآن و حدیث که در آنها اینهمه در نکوهش تازیان سخن گفته شده است.

این همه مقدمه‌ای بود برای بیان این موضوع که

انسانی به دامشان بیفتیم و بخواهیم با سپر کردن تشیع، به مقابله ایشان برخیزیم. به نظر نارسای نگارنده، مهمترین و کاراترین سد در برابر این جریان خطرناک، تشیع نیست، بلکه «تصوف» است. تنها تصوف برخاسته از درون خود اهل سنت است که می‌تواند در برابر وهابیت و افراط‌گری بایستد، در حالی که ارتجاع عرب و جریان دین‌ستیز داعشی به سرکردگی عربستان اصرار دارد که خود را نماینده جهان اسلام و پیشوای اهل سنت نشان دهد و ایران را که خواهی نخواهی در مقام مرجعیت شیعی است، دشمن اصلی معرفی کند تا با برانگیختن هیجانات قومی و زنده‌کردن کینه‌های عربی - عجمی، آن را پشتوانه اختلافات مذهبی سازد.

پی‌نویس

۱۶. در ترجمه این بخش نهج‌البلاغه دکتر شهیدی و ترجمه گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج‌البلاغه اثر آیت‌الله مکارم شیرازی استفاده شد.
۱۷. ترجمه تحت‌اللفظی عبارت رستم فرخزاد سردار سپاه ایران در جنگ قادسیه چنین است: «جگر مرا می‌خورد».
۱۸. به نکته اخیر، پیشترها مرحوم دکتر باستانی پاریزی در کتابی اشاره کرده‌اند.

کتابنامه

- جرجانی، سید امیرالافتوح (متوفی ۹۷۶ق)، آیات الاحکام، تحقیق: میرزا ولی‌الله اشراقی سرابی، نوید، ۱۴۰۴ق.
- الطبرسی، احمد بن علی (م ۵۶۰ق)، احتجاج، ترجمه بهزاد جعفری، اسلامیه، ۱۳۸۱ش.
- —، الاحتجاج، مشهد، مرتضی - ۱۴۰۳ق.
- جصاص احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق: محمد صادق قمحوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- طبری کیا هراسی، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن، تحقیق: موسی محمدعلی و عزت عبد عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم: ۱۴۰۵ق.
- شیخ المفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳ق)، الاختصاص، التحقيق: علی اکبر الغفاری، قم. جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳ق)، الارشاد فی معرفه ججج‌اله علی العباد، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- شیخ مفید، ارشاد، ترجمه سیدهاشم رسول محلاتی، اسلامیه، چاپ دوم: بی‌تا.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، ارشادالاذهان الی تفسیر القرآن، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
- واحدی نیشابوری، اسباب نزول، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، نشر نی، ۱۳۸۳ش

عندالله یوم القیامه: در آخرالزمان قومی خروج می‌کنند: کم سن و سال، کم‌خرد، حرف بهترین آفریدگان را می‌زنند، قرآن می‌خوانند درحالی‌که از حنجره‌شان فراتر نمی‌رود؛ از دین بیرون می‌روند، همچنان‌که تیر از کمان بیرون می‌رود. چون اینان را دیدید، به جنگشان بروید؛ زیرا برای جنگاوری که با ایشان نبرد کند، روز قیامت نزد خداوند پاداشی خواهد بود. (ج ۳، ص ۱۱۴)

- یأتی فی آخر الزمان قومٌ حدباء الاسنان، سفهاء الاحلام، یقولون من قول خیر البریه. یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة. لایجاوز ایمانهم حناجرهم؛ فانما لقیمتوهم فاقتلوهم؛ فان قتلهم اجر لمن قتلهم یوم القیامه: در آخرالزمان گروهی می‌آیند، کم سن و سال، کم خرد، حرف بهترین آفریدگان را می‌زنند؛ از اسلام بیرون می‌روند، همچنان که تیر از کمان بیرون می‌رود. ایمانشان از حنجره‌شان فراتر نمی‌رود. هر کجا پیدایشان کردید، بکشید؛ زیرا روز رستاخیز در کشتارشان پاداشی برای کشنده‌شان است. (ج ۴، ص ۲۴۴)

- ابوسعید خدری از مرد ظاهرین و عابدی می‌گوید که بر آن شد در موضوعی پیغمبر اکرم (ص) را هدایت کند! (و به راه بیاورد و دیری نگذشت که در زمان حکومت امیرالمؤمنین^(ع) در شمار برجستگان خوارج درآمد. باری ابوسعید گوید: مردی آمد با چشمان گود، پیشانی برآمده، ریش انبوه، گونه‌های برجسته، سر تراشیده؛ گفت: «محمد، از خدا پروا کن!» فرمود: «اگر من سرکشی کنم، دیگر چه کسی از خدا فرمانبرداری می‌کند؟ آیا مرا بر اهل زمین امین می‌دارد و شما امین نمی‌دارید؟» چون رفت، پیامبر (ص) فرمود:

- من ضئلی هذا، قوم یقرؤن القرآن لایجاوز حناجرهم. یمرقون من الاسلام کما مروق السهم من الرمیة. یقتلون اهل الاسلام و یدعون اهل الاوثان. لئن انا ادرکتهم لاقتلنهم قتل عاد: از جنس او قومی [می‌آیند] که قرآن می‌خوانند، درحالی‌که از گلویشان فراتر نمی‌رود. از اسلام بیرون می‌روند؛ همچنان‌که تیر از کمان بیرون می‌رود. مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را رها می‌کنند. اگر من ایشان را ببایم، همچون [کشتار قوم] عاد، قتل عامشان می‌کنم. (ج ۳، ص ۶۸ و ۷۲ و ۷۳)

او و امثال او نمونه‌های تاریخی کژفهمی اعراب از حقایق دینی هستند که آن فتنه بزرگ را در آن روزگار و این فتنه مهیب را در این روزگار رقم زده‌اند و امروز به ریاست عربستان بر آنند که کار را یکسره کنند. اشتباه بزرگ این است که ما از سر هیجان دینی و غلیان عواطف

- ابن الاثیر، عزالدین (م ۶۳۰ق)، **أسد الغابه من معرفه الصحابه**، تهران، اسماعیلیان، بی تا.
- عسقلانی، ابن حجر (م ۸۵۲ق)، **الاصابه فی تمیز الصحابه**، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ق)، **اصول کافی**، با ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، علمیه اسلامی، بی تا.
- حمیری کلاعی، ابوالربیع، (م ۶۳۴ق)، **الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله (ص) و الثلاثة الخلفاء**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- مقریزی، تقی الدین (م ۸۴۵ق)، **امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و للاموال و الحفده و المتاع**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- مجلسی، محمد باقر، (م ۱۱۱۰ق)، **بحارالانوار**، بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم: ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، (م ۳۷۳ یا ۳۷۴ق) **بحر العلوم یا تفسیر السمرقندی**، با تحقیق و تعلیق محب الدین ابوسعید عمر بن غرامه العمروی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م.
- اندلسی، ابوحيان محمد بن یوسف، (م ۷۴۵ق) **البحر المحيط فی التفسیر**، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- ابن عجیبه، احمد بن محمد، **البحر الممدید فی تفسیر القرآن المجید**، تحقیق: احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق.
- البحرانی، السید هاشم (م ۱۱۰۵ق)، **البرهان فی تفسیر القرآن**، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- الهیثمی، نورالدین علی (م ۸۰۷ق)، **بغیه الباحث**، تحقیق: مسعد عبدالحمید محمد السعدنی، دارالطباع، بی تا، بی جا.
- آل غازی، عبدالقادر، ملاحویش (م قرن ۱۴ق)، **البيان المعانی**، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق.
- طالقانی، سید محمود (م ۱۳۵۸ش)، **پرتوی از قرآن**، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش.
- اسفراینی، شاهفور بن طاهر (م ۴۷۱ق)، **تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم**، تحقیق: نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- ذهبی، شمس الدین (م ۷۴۸ق)، **تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام**، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم: ۱۴۰۹ق.
- رامیار، محمود (م ۱۳۶۳ش)، **تاریخ قرآن**، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم: ۱۳۷۹ش.
- ابن عساکر، علی بن حسن (م ۵۷۱ق)، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
- طوسی، شیخ محمد بن حسن (م ۴۶۰ق)، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- قاضی عبدالجبار (م ۴۱۵ق)، **تثبیت دلائل النبوه**، القاهره، دارالمصطفی، شبیرا، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م.
- تونسلی، محمد بن طاهر بن عاشور (م ۱۳۹۳ق)، **التحریر و التنویر**، معروف به **تفسیر بن عاشور**، مؤسسه تاریخ غرناطی، بی تا.
- حرانی، ابن شعبه (م قرن ۴ ق)، **تحف العقول عن آل الرسول (ص)**، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم: ۱۴۰۴ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، **ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه**، ترجمه محمدرضا آشتیانی و محمدجعفر امامی، قم، هدف، بی تا.
- بروجردی، سید محمد ابراهیم، **تفسیر جامع**، تهران، صدر، چاپ ششم: ۱۳۶۶ش.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد نیشابوری (سده ۵ ق)، **تفسیر سورآبادی**، تحقیق: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰ش.
- طبری، محمد بن جریر (م ۳۱۰ق)، **تفسیر طبری**، ترجمه گروهی علمای ماوراءالنهر، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات توس، چاپ دوم: ۱۳۵۶ش.
- موثق عاملی، ابراهیم، **تفسیر عاملی**، تحقیق: علی اکبر غفاری، صدوق، ۱۳۶۰ش.
- مغنیه، محمد جواد (م ۴۰۰ق)، **تفسیر الکاشف**، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول: ۱۴۲۴ق.
- آملی، سید حیدر (حدود ۷۸۷ق)، **تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم**، تحقیق: سید محسن موسوی تبریزی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ سوم: ۱۴۲۲ق.
- مراغی، احمد مصطفی، **تفسیر المراغی**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- کاشانی (اخباری)، محمد (م پس از ۱۱۱۵ق)، **تفسیر المعین**، تحقیق: حسین درگاهی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰ق.
- هویدی بغدادی، محمد، **التفسیر المعین للواعظین و المعظین**، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۴ق/۱۳۸۲ش.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی، **التفسیر المثیر فی العقیده و الشریعه و المنهج**، بیروت - دمشق، دارالفکر المعاصر، چاپ دوم: ۱۴۱۸ق.
- الصنعانی، عبدالرزاق بن همام (م ۲۱۱ق)، **تفسیر القرآن**، تحقیق: دکتر مصطفی مسلم محمد، الرياض، مکتبه الرشد، ۱۴۱۰ق.
- ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی (م ۷۷۴ق)، **تفسیر القرآن العظیم**، یا **تفسیر ابن کثیر**، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بزون، ۱۴۱۹ق.
- ابن ابی حاتم رازی عبدالرحمن بن محمد بن ادريس (م ۳۲۷ق)، **تفسیر القرآن العظیم**، تحقیق: اسعد محمد الطیب، عربستان، مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ سوم: ۱۴۱۹ق.

- نهم: ۱۳۸۲ق.
- ابن ابی الحدید، عزالدین (م ۶۵۶ق)، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تصحیح و ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ دوم: ۱۳۷۵ش.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد (م ۸۷۵ق)، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، مشهور به تفسیر ثعالبی، تحقیق: دکتر عبدالفتاح ابوسنه، شیخ محمد معوض و شیخ عادل احمد عبدالوجود، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- الدمشقی الباعونی، شمس الدین ابن البرکات (م ۸۷۱ق)، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب^ع، تحقیق: محمدباقر المحمودی، ۱۴۱۵ق.
- الامهرزی، محمدحسن (م ۶۳۰ق)، الحد الفاصل، التحقیق: محمد عجاج الخطیب، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم: ۱۴۰۴ق.
- اخوان حکیمی، الحیاة، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- الشیخ الصدوق، ابی جعفر محمدبن علی (م ۳۸۱ق)، الخصال، التحقیق: علی اکبر الغفاری، قم، جماعه المدرسین، بی تا.
- اندلسی، ابن عبدالبر (م ۴۶۳ق)، الدرر فی اختصار المغازی و السیر، قاهره، وزارت اوقاف مصر، ۱۴۱۵ق.
- سیوطی، جلال الدین (م ۹۱۱ق)، الدرر المنتوره فی تفسیر المأثور، جده، دارالمعرفه، ۱۳۶۵ق.
- التمیمی المغربی، نعمان، دعائم الاسلام، التحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م.
- آلوسی، سیدمحمود شهاب الدین، (م ۲۷۰ق) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- سهیلی، عبدالرحمن (م ۵۸۱ق)، الروض الانف فی شرح السیره النبویه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- رازی، شیخ ابوالفتح حسین بن علی (م ۵۲۵ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهور به تفسیر ابوالفتح، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (م ۵۹۷ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: محمدبن عبدالرحمن عبدالله، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
- الصالحی الشامی، محمدبن یوسف (م ۹۴۲ق)، سبیل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد، تحقیق: الشیخ عادل احمد عبدالوجود، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- محدث قمی، عباس (م ۱۳۵۹ق)، سفینه البحار، بیروت، دارالمرتضی، بی تا.
- القزوی، محمدبن یزید (م ۲۷۵ق)، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بی تا، بی جا.
- السجستانی، سلیمان بن الأشعث (م ۲۷۵ق)، سنن ابی داود، تحقیق: سعید محمد اللحم، بیروت، دارالفکر،
- قمی علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، دارالکتاب، چاپ چهارم: ۱۳۶۷ش.
- زمخشری، محمودبن عمر (م ۵۳۸ق)، تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم: ۱۴۰۷ق.
- جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، قم، هجرت، ۱۳۷۶ش.
- مجاهد بن جبر التابعی (م ۱۰۴ق)، تفسیر مجاهد، تحقیق: عبدالرحمن الطاهر بن محمد السورتی، اسلام آباد، مجمع البحوث الاسلامیه، بی تا.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: دکتر عبدالله محمود شحانه، بیروت، دارالاحیاء التراث، ۱۴۲۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
- شریعتی، محمدتقی (م ۱۳۶۶ش)، تفسیر نوین، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶ش.
- حجازی محمد محمود، التفسیر الواضح، بیروت، دارالجیل الجدید، چاپ دهم: ۱۴۱۳ق.
- زحیلی، وهبه، تفسیر الوسیط، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۲ق.
- ابن جزی غرناطی محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، تحقیق: دکتر عبدالله خالدی، بیروت، دارالارقم بن ابی الارقم، ۱۴۱۶ق.
- حسینی شیرازی، سید محمد (م ۱۴۲۲ق)، تقریب القرآن الی الاذهان، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۴ق.
- موسوی شیرازی، سید صادق، تمام نهج البلاغه مما اختاره السید الشریف الرضی من کلام مولانا امیرالمؤمنین الامام علی^ع، بیروت و قم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ق.
- الموحد الابطیحی، سید محمدعلی، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال، المطبعه سیدالشهداء^ع، ۱۴۱۲ق.
- آل سعدی، عبدالرحمن بن ناصر (م ۱۳۷۶ق)، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان، (تفسیرالسعدی)، بیروت، مکتبه النهضه العربیه، چاپ دوم: ۱۴۰۸ق.
- تاج الدین شعیری (قرن ۶)، جامع الأخبار، قم، رضی، ۱۳۶۳ش.
- طبری، ابی جعفر محمدبن جریر (م ۳۱۰ق)، جامع البیان عن تأویل القرآن، ضبط و توثیق و تخریج: جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- سیوطی، جلال الدین (م ۹۱۱ق)، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری اندلسی (م ۶۷۱ق)، الجامع لاحکام القرآن معروف به تفسیر قرطبی، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- جرجانی، حسین، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، معروف به تفسیر گازر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
- مجلسی، محمد باقر (م ۱۱۱۰ق)، جلاء العیون، سرور، چاپ

- ١٤١٠ق/١٩٩٠م.
- بيهقى، احمد بن حسين (م٤٥٨ق)، السنن الكبرى، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- حلبى شافعى، ابوالفرج (م١٠٤٤ق)، السيره الحلبيه، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٢٧ق.
- ابن هشام حميدى (م٢١٨ق)، السيره النبويه، تصحيح: مصطفى السقا، ابراهيم الايبارى و عبدالحفيظ ثلبي، بيروت، دارالمعرفه.
- ابن ابى الحديد (م٦٥٦ق)، شرح نهج البلاغه، التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، داراحياء الكتب العربيه، ١٣٧٨ ق/١٩٥٩م.
- البحرانى، ابن ميثم (م٦٧٩ق)، شرح نهج البلاغه، دفتر نشر الكتاب، چاپ دوم: ١٣٦٢ش.
- فيض كاشانى، محسن (م١٠٩١ق)، الصافى فى التفسير، تحقيق حسين اعلمى، الصدر، چاپ دوم: ١٤١٥ق.
- نيشابورى، مسلم بن حجاج (م٢٦١ق)، صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- عاملى، جعفر مرتضى، الصحيح من السيره النبويه الاعظم (ص)، بيروت، دارالهادهى، چاپ چهارم: ١٤١٥ق.
- ابن طاووس، على بن موسى (م٦٤٤ق)، الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف، قم، خيام، ١٤٠٠ق.
- الطرائف، ترجمه داوود اسهامى، قم، نويد اسلام، چاپ دوم: ١٣٧٤ش.
- الشيخ الصدوق، ابى جعفر محمد بن على (م٣٨١ق)، علل الشرائع، المكتبه الحيدريه، ١٣٨٦ق/١٩٦٦م.
- علل الشرائع، ترجمه سيد محمد جواد ذهنى تهرانى، قم، مؤمنين، ١٣٨٠ش.
- الاحسانى، ابن ابى جمهور، عوالى اللئالى العزيبه فى الاحاديث الدينيه، التحقيق: السيد المرعشى و الشيخ مجتبى العراقى، مطبعه سيد الشهداء (ع)، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- الشيخ الصدوق، محمد بن على (م٣٨١ق)، عيون الاخبار الرضا، تهران، نشر جهان، ١٣٧٨ق.
- عيون اخبار الرضا، ترجمه محمدتقى آقاجنى اصفهانى، علميه اسلاميه، بى تا.
- عيون اخبار الرضا، ترجمه حميدرضا مستفيد و على اكبر غفارى، نشر صدوق، ١٣٧٢ش.
- نظام اعرج، نظام الدين حسن بن محمد نيشابورى (م بعد از ٧٢٨ق)، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقيق: شيخ زكريا عميرات، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٦ق.
- زمخشرى، محمود بن عمر (م٥٨٣ق)، الفائق فى غريب الحديث، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٧ق.
- العسقلانى، ابن حجر (م٨٥٢ق)، فتح البارى شرح صحيح بخارى، بيروت، دارالمعرفه، چاپ دوم. بى تا.
- شوكانى، محمد بن على بن محمد (م١٢٥٠ق)، فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، دمشق - بيروت، دار ابن كثير، دارالكلم الطيب، ١٤١٤ق.
- العالمى، شيخ حر (م١١٠٤ق)، الفصول المهمه فى اصول الائمه، تحقيق: محمد بن محمد حسين القائينى، مؤسسه معارف اسلامى امام رضا (ع)، ١٤١٨ق.
- المناوى، محمد عبدالرؤوف (م١٣٣١ق)، فيض القدير شرح الجامع الصغير، تحقيق: احمد عبدالسلام، بيروت، دارالكتب العلميه ١٤١٥ق.
- سيد بن قطب (م١٣٨٧ق)، فى ظلال القرآن، بيروت - قاهره، دارالشروق، چاپ هفدهم: ١٤١٢ق.
- فولادوند، محمد مهدي (م١٣٨٧ق)، ترجمه قرآن مجيد، دارالقرآن، چاپ سوم: ١٣٧٦ش.
- كلينى رازى، محمد بن يعقوب (م٣٢٩ق)، الكافى، تحقيق: على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه - آخوندى، چاپ سوم: ١٣٨٨ق.
- قسى، جعفر بن محمد ابن قولويه (م٣٦٨ق)، كامل الزيارات، التحقيق: جواد القيومى، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٧ق.
- كامل الزيارات، ترجمه سيد محمد جواد ذهنى تهرانى، پیام حق، ١٣٧٧ش.
- الكوفى الاهوازى، الحسين بن سعيد (قرن ٣ق)، كتاب الزهد، التحقيق، ميرزا غلامرضا عرفانيان، قم، مطبعه العلميه، ١٣٩٩ق.
- زمخشرى، ابوالقاسم محمود بن عمر (جارالله، م٥٣٨ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دارالكتاب العربى، چاپ سوم: ١٤٠٧ق.
- ميبدى، ابوالفضل احمد بن ابى سعد (م قرن ششم ق)، كشاف الاسرار و عُده الابرار، به سعى و اهتمام على اصغر حكمت، تهران، اميركبير، چاپ پنجم: ١٣٧١ش.
- الفاضل الهندى، محمد بن الحسن الاصفهانى (م قرن ٤ق)، كشاف اللثام عن قواعد الاحكام، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٦ق.
- محدث اربلى (م٦٩٣ق)، كشاف الغمه فى معرفه الائمه، تبريز، بنى هاشمى، ١٣٨١ق.
- ثعلبى نيشابورى، ابواسحاق احمد بن ابراهيم (م٤٢٧ق)، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
- القمى المشهدى، محمد بن محمد رضا (زنده تا ١١٢٥ق)، تفسير كنزالدقائق و بحر الغرائب، تحقيق: حسين درگاهى، تهران، وزارت ارشاد اسلامى، ١٣٦٨ش.
- الهندى، متقى (م٩٧٥ق)، كنز العمال، ضبطه و فسر غريبه و صححه: الشيخ بكرى حيانى و الشيخ صفوه اسفا، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٥ق.
- بغدادى، علاء الدين على بن محمد (م٧٤١ق)، لباب التأويل فى معانى التنزيل (تفسير الخازن)، تصحيح محمد على شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٥ق.
- طبرسى، فضل بن حسن (م٥٤٨ق)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، با مقدمه محمد جواد بلاغى، تهران، ناصرخسرو،

- چاپ سوم: ۱۳۷۲ش.
- ورام، ابی الحسین (م ۶۰۵ق)، مجموعه ورام، مكتبه فقيه، بی تا.
- احمد برقی (م ۲۷۴ق)، المحاسن، تحقیق: سید جلال الدین حسینی، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
- قاسمی دمشقی، محمد جمال الدین (م ۱۳۲۲ق)، محاسن التأویل، مشهور به تفسیر قاسمی، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- اندلسی، ابن عطیه (م ۵۴۱ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
- البحرانی، سید هاشم (م ۱۱۰۷ق)، مدینه المعاجز، تحقیق: عزت الله المولائی الهمدانی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
- نووی جاوی، محمد بن عمر (م ۱۳۱۶ق)، مراح لبید لكشف معنى القرآن المجید، تحقیق: محمد امین الصناوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- النمازی الشاهرودی، علی (م ۱۴۰۵ق)، مستدرک سفینه البحار، تحقیق: حسن النمازی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)، مستند احمد، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن ابی شیبہ کوفی (م ۲۳۵ق)، المصنف ابن ابی شیبہ، تحقیق: سید محمد اللحام، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- الصنعانی، ابی بکر عبدالرزاق (م ۲۱۱ق)، المصنف عبدالرزاق، تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی، ناشر: المجلس العلمی، بی تا، بی جا.
- بغوی، حسین بن مسعود (م ۵۱۰ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، مشهور به تفسیر بغوی، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- الشیخ الصدوق، ابی جعفر محمد بن علی (م ۳۸۱ق) معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر الغفاری، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
- النحاس، ابوجعفر (م ۳۳۸ق)، معانی القرآن، تحقیق: الشیخ محمد علی الصابونی، المملكة العربیه السعودیه، جامعه ام القرى، ۱۴۰۹ق.
- الطبرانی، سلیمان بن احمد (م ۳۶۰ق)، المعجم الكبير، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلفی، قاهره، دار احیاء التراث العربی، مكتبه ابن تیمیه، چاپ دوم، بی تا.
- الكراجکی، محمد بن علی (م ۴۴۹ق)، معدن الجواهر و ریاضه الخواطر، تحقیق: السید احمد الحسینی، قم: مهر استوار، چاپ دوم: ۱۳۹۴ق.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر (م ۶۰۶ق)، مفاتیح الغیب، یا تفسیر کبیر، مشهور به تفسیر فخر رازی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ سوم: ۱۴۲۰ق.
- ابن ابی الدنیا، عبدالله (م ۲۸۱ق)، مکارم الاخلاق، تحقیق: مجدی السید ابراهیم، مكتبه القرآن، بی تا.
- طبرسی، حسن بن فضل (م ۵۴۸ق)، مکارم الاخلاق، منشورات الشریف الرضی، چاپ ششم: ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م.
- الشیخ الصدوق، (م ۳۸۱ق)، من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامع المدرسین، چاپ دوم: ۱۴۰۴ق.
- فضل الله، سید محمد حسین (م ۱۳۸۹ش)، من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعه والنشر، چاپ دوم: ۱۴۱۹ق.
- کاشانی، ملا فتح الله (م ۹۸۸ق)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ش.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی، المثیر، بیروت - دمشق، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
- شهید ثانی (م ۹۶۶ق)، منیه المرید، تحقیق: رضا مختاری، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
- شرف الدین، جعفر، الموسوعه القرآنیه، تحقیق: عبدالعزیز بن عثمان التویجزی، بیروت، دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه، ۱۴۲۰ق.
- الحلی، ابن فهد (م ۸۴۱ق)، المذهب البارع، فی شرح المختصر النافع، تحقیق: مجتبی العراقي، قم، جامعه المدرسین، ۱۴۱۳ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین (م ۴۰۲ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، متن عربی و متن ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم: ۱۳۷۴ش.
- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دارالحديث، ۱۳۷۵ش.
- محدث قمی (م ۱۳۵۹ق)، نزهه النواظر، اسلامیه، بی تا.
- العروسی الحویزی، عبدعلی (م ۱۱۱۲ق)، تفسیر نورالتقلین، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم: ۱۴۱۵ق.
- الشریف الرضی (م ۴۰۶ق)، نهج البلاغه، ترجمه دشتی، قم، مشهور، ۱۳۷۹ش.
- نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ش.
- المحمودی، محمدباقر (م ۱۳۸۵ش)، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۶ق.
- عاملی، علی بن حسین (م حدود ۱۱۳۵ق)، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق: شیخ مالک محمودی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
- دخیل، علی محمد علی (م ۹۳۶م)، الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ دوم: ۱۴۲۲ق.
- العاملی، محمد بن الحسن الحر (م ۱۱۰۴ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت (ع)، قم، داراحیاء التراث، چاپ دوم: ۱۴۱۴ق.